

هوانه تعالی شاه

در فرخنده عهد شاهنشاه معظم
منشور عدل احسان شاهان علم و عدل
چون که از پادشاه در قلم در لیل الهی
صاحب قرآن ثانی از خرد و دانایی
فرخنده در پادشاهی فرشته مند
در فتح نصرت با محبت است بجز
مصرف کرده محبت در کار دین بود
چو بر نشان صاحبش لوح حرف فرخ
که گریسته بود که در با صبح خیر دنیا
آید خیر و کیش کشف ترکتوم
از کلاه شکرش در تیغ ابدارش
از توب قلعه کوشش بسیار علم و دین
آنجا که همیش دست از استیمن آرد
پس آن روز کارش جمع عدل کان
شادان نامه از سعی دایمن او
از شوق آنکه دولت او را بدست است

فرمان پذیر زردان سترگ کنار عالم
که از مطلع فرمان زنی ترک و دلم
چون آنکه از زهاج عظمی علم اعظم
گیتی فرود اول از دودمان آدم
رایات نصرتش را کیسوی چو پریم
انصاف عدل رحمت با طبع او تنعم
دولت بدو مباحی طاعت از دگرتر
در چشم خصم هر چند در کج بود مجتهد
از انبابت در شش هم نمادی می
باشد هر که گاش حلال ز رفیر سهم
هم چشم شرح رکش هم باغ گلگرم
در تیغ فتنه پیشش میان عدل حکم
زشت است یا تا آن جفت اگر کارگاه
اندک نماز بر پا کند بیکدم
چاک کلام اشب زینا علم آدم
از پیش تر بخیرش نمیکند روم
یک قرن بر رکش بود در ترک و حکمت
ان باش تا پس از کشت پادشاهان

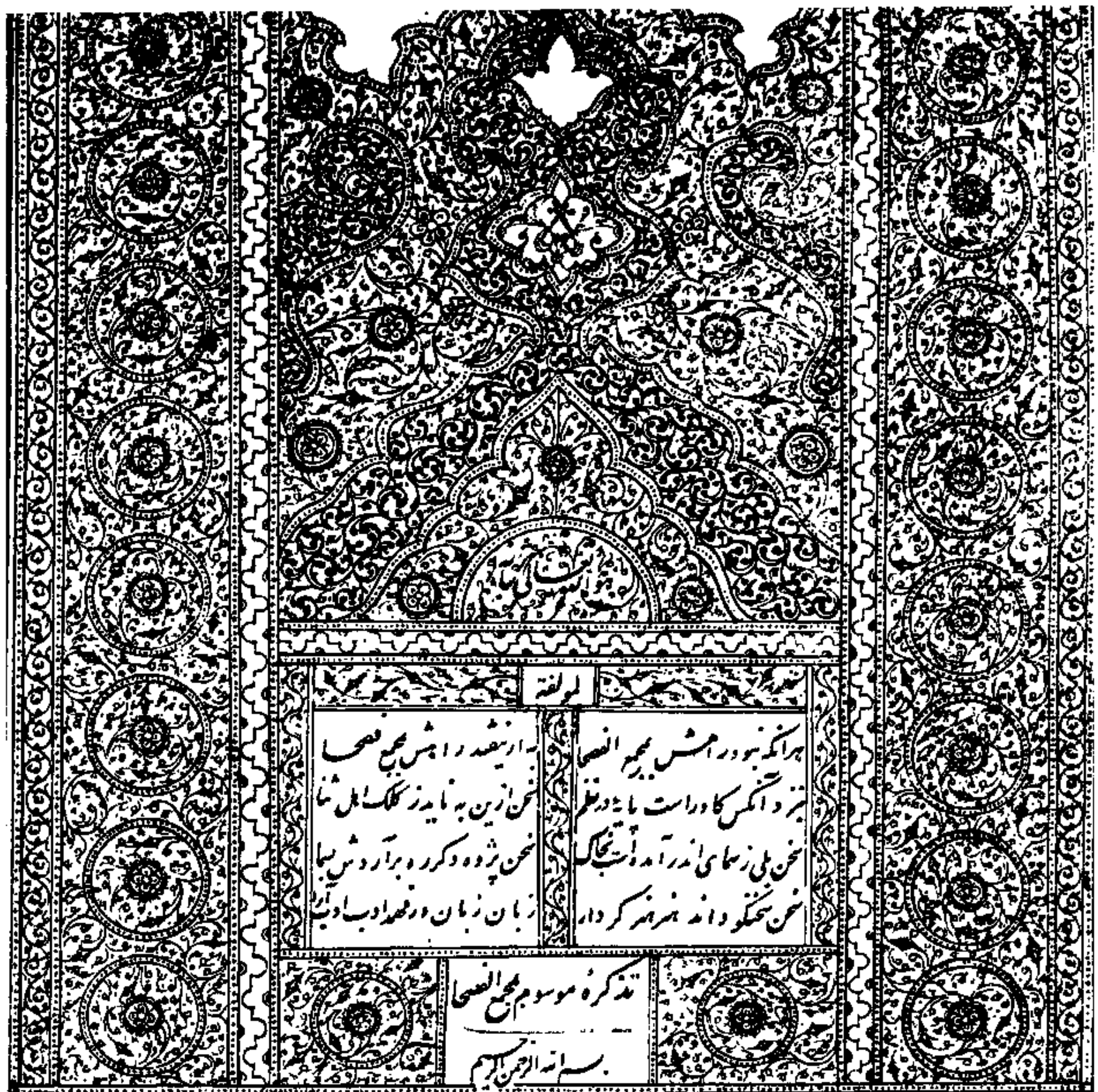
سلطان عشقش گاه خانه گنج
چون خاتم النبیین از بسیار پیشین
باشد ز بارش مثنی شهریاران
علی کرد زیر کام کیران سماک سیر
فرخ سیر از ذات العباد پادشاه
در سایه جلاش خلق خدا مرقد
هستد دنیا هاشم بوستند دولت
از پیش رخ اکسوس و نیکو کار
ز آن پیشتر که باز دوزی نیز دست پدید
در یک تقد او صد جنت است خضر
کرده جهان تخریبی کسری و شکر
هستش کین که انی گاه نوال جعفر
بخشنده طبع را چون نوال جبارش
گوید اگر نایش کرد وضع اککن
گیرد زور بازو چون آنکه باز تپه
چرخش آرد از ناپی هرش نشو و نما
قرن در کمر او است ملک جهان مسلم
بر خیزد از جلوسش آوای خیر مقدم

در ای اسیر کی دودار کشور جم
از خردوان مخبر خردان مقدم
چون از حرف ایجد در تیره زمین هم
هر جا که نافت خورشیدین بنور عالم
فرخنده قصر لورده است
در ظل نبرد اشک جهان
آنجا دوام همسایه این باطله و خواه
مانا که بوده آرزای
در خلق زوم جویید
در یک تغییر و صل
بر کشتان نظره
پیش صغیف
رز مسموم
خواند اگر عالم
کود کوزن
هر که خلاف است

تا دامن پایست از دامن جلاش
دست زوال نقصان گنج با دو بسیم

السلطان ناصرالدین پادشاه قاجار

آفتاب شرق خلافت خورشید مطلع سلطنت خورشید باختر آسمان چو تابند که هر خان بود سلاطین عصر مغرب و آفتاب
 نازده رخسار اقبال بخت زب و زینت تاج و تخت نوازنده ریات عدل انصاف برانداخته بنیاد ظلم و اجحاف طراز کسوت جانانی
 و جانمندی یورپ و هندوستانی و شهر یاری است سلطان احمد ل الاظم و انخاقان الاکرم الاظم معا و حوزة الاسلام ملاذلوک الاقام
 است سلطان بن سلطان بن سلطان انخاقان بن انخاقان بن انخاقان ۲ عداقه ملکه و سلطان و ایداقه نوره و برهانه
 کالای گال و سماع بسزرا کمال رواج حاصل و دینشندان صاحب کمال انبیایت سرور و ابتهاج و اصلت قاطبنا نام از خواص علوم
 بحد و مقدار و انش خورش و باندازه استعداد و قابلیت خود در تحصیل نامی نیک و متقانی بگو گو شیده و از جام مراد شربت کامی
 نوشیده اند نظم بنمندان اگر که چند شکوه زخرا کون ایند بروج ثریا اثری کند زمین بیستهای تن شاه سپهر
 نسیم خام و زرنجه پر کبریت دیورا از جلد بد آسمان ادب و دانش صدایوان خرد و پیش عالج معارج فصاحت صاعد مدارج غایت
 عزیز مصر سخن سازی و پیر دستر کتبه پردازی متهو بهتر تر سلطان نام قاید و در هر سخن سراین دوران ادیب ارباب امیر الشعراء
 رضا قلی خان التملین هدایت که روح پاک و روان باکش متفرق بحر غفران نهایت باور و کار در روزمانی ویر باز در تریب
 تالیف مذکره موسوم بمجمع النحاک که نام است بی نظیر و نحوه بیعت علی الخصوص که آغاز فصاحت طراز بلاغت انبایش بجا برزوا بر مشهور
 و کالی متالی منضود اعجاز نمود بحر طبع ذخار و انکار باکار شاهنشا و حجاب روح العالمین فداه مطرز و فرین است و این سنی بر
 خداوندان ظن روشن برین که زین همه که هر که درین اثر است از همه شایسته تر آن که هر است و این کتاب است کتاب شمل است
 بر شرح حال بیان احوال ذکر اشعار و اقوال و تاریخ سال طبقات شعرا که از بد و ظهور این فن عزیز شریف و حرفه بدیع لطیف
 تا این زمان قدم بعرضه وجود نهاده و زبان شعر پارسی کشاده داد فصاحت داده اند تا تخریج قرادان بد و کج شایگان بیعت
 آورده و اوراق پاکند سخن را بطریقی مشهور و روشی لکش کرده و شیرازه نموده و نام دوران سخن سخنان قدیم و استواران
 کهن نازده و تازه فرموده نظم بر او رحمت از ایزد پاک باد و پیش بخت فرخاک باد بین خلف و عین بسزرا زاهد
 خرد پیوندان عارف کامل و ساکد و اصل محور سپهر جلال مرکز دایره کمال برانداخته کسوت خط نوازنده ریات نیز مطلع ضعیف
 کرم بیت الغزل میباشند هم اختر برج بزرگی که هر برج سترگی منظر فطانت مصدر تمانت تربیت یافته دولت ابدایت پرورده
 حضرت ولی نعمت جناب علیقلی خان محسب الدوله وزیر مکران دولت علیه زید اجلا له جده بقای آناه روزنده دشتن نام نامی مهم
 کرامی مستخرج پدر و الابار خود و احیای اسم و انتشار اشعار خرد و بزرگ شعرائی چک و ترک عزم طبع این مجتهد کتاب را که اشعار
 ابیات اولو الاباب است مستحکم کرد و باندازه وسعت و فراخور رحمت در تصحیح و تفسیح آن دقیقه فرود کند شت و در انجام و تکمیل
 از بذل سیم سپید و زرنجه اصلا در نفع مذمت بلکه جدی انی و جهدی گمانی بجای آورد ایزد تبارک و تعالی دماغ اصحاب خیرت
 و طباع ارباب بصیرت را از کیفیت و نشا شراب ناب این میکره که منبع سبب سبب بوده ما غیث شکار و قدح قدح خمرهای نجات
 مطرد سرور که دانا و مذاق و بسیار خورده کیران شت خوی حوزده کیران عیب جوی از تمتع و تفسیح و تماشای این
 مدینه دلکش که نسبت دامن کلهای کین طبع طبق میوای شیرین است یوس
 و محسنوم داراد نظم این کج را که هست پر زود شایه
 یارب ز دست برد حوادث نکاهدا



موقوفه

| | |
|---|---|
| هر آنکه بود در آتش مجسم النصارى نیز در آتش کاه و راست مایه در نظر سخن بی زبانی اندر آید آتش کجاک سخن پژوهد کرد و بر آردش بسا | آریشده را پیش مجسم فصحا سخن ازین بنیاید ز کلمات اهل ثنا سخن پژوهد کرد و بر آردش بسا زبان زبان در فهم ادب ادب |
|---|---|

تذکره موسوم بحج النصارى
 بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس شکر مرعاتی را شاید دستایش ژرف مصانعی را باید که زبان فصیحی همچنان در میان مراتب بلائش لال است و عقول بلغای دوران داد در که
 در اوج کمالش بر پای محال پاک خدیوی که کرد آلودگی برداشتنش تیشه بی آیش خردی که دیده اندیشه نظرد هاشم زنده شمس التومسی که شیهستان عالم سنی
 از خورشید آتش شید بزرده نور انوار آوری که در غستان جان جان در فرغ صفاتش فروغ گیرد سلطانی که هفت خیز آسمان بر تخت قدرش بنزد جانی است و در آینه
 که هفت طبقه زمین از هر حدشش بر خط خرابی لغاتی که آدم و آدمیان از خار سنسایش نگاری است و در پیری که عالم و عالمیان از نامه بدایش آمار می تمام عقین قطره
 از دریای کاش و هر کونین نده آید ای هاشم موجودات از بحر وجودش موجی در مخلوقات از پیش خلقش فوجی که بی خدا ایمان مرد در بان در بار او با نده کس و کیمان
 در دوران مفرغین سال او را در هر چه هستی کران ناگران از او در هر چه جهان با جهان به و آشکار هاشم حال و صد دم و شاش خیال و سو بوم نه آغازش را اینجا
 در آفتابش اقصای نه اشماش را آغازی بگشای بازاری قاصد شده و در خرد از دور و در کاشش با یوس و سرع نیز تک نظر در نخستین مرد شکیا شمس مجوس
 موقوفه ابدش چون انطبکاری قدس چون حدت پرستاری ذات او خالق وجود و عدم فیض او باعث شدت قدم جان و دل هر دو خاک در که او کند درین
 و هر دو او در هیچ فصاحت بر ایت موصوف در تحمل بلبا بود ایت معروف حکما در حقیقتش کون و نادان و بلحا و صفاتش لکن و چنانند علی اگر این شماع است
 و کر این فارض درین مرطه هر دو را سکه حیرت عارض ابی نواس بن سبی نواست و بوفراس از اوست مغری است لبدین اسود با همه زبرک درین باجه لید است
 و ابویسب با همه پاک درین طایفه اگر عشی و اگر ابی تمام است نمی نخته هر دو دنیا جام است اگر پیش صاحب تنانیت حریری و اگر جزیر است دیده و پیش شان
 در دیدن این معانی چون دیده ابوالعلا و ضریر است سبحان درین حضرت با قلند و توابع درین وحدت جاهل اینی اگر حجاج و اگر راجز در که جاه او عاجز اگر سبحان که گشتا
 در در که ذات او حیران و انجی بیکو بود حکیم سنائی بیت دانه اعمی که مادی دارد بیکش چونی بوم دنا در است در وصف او بوقت دلیل نطقش و خاشی تپیل
 آرمی در صورتی که قابل انما اصفح العرب و البرهان اجماز و تقدم در راه سر هفت قدم عجز راه پایید و نامر فاک حق مرفک فرایید خود فصیحی عرب چیده
 با بلغای هم کشته که کس را نام آنها بر زبان آید یا ادا مان در دوران در لغت خواجه کانیات حضرت سول بی الطی شمس القریصلی علی اله صلا و آله
 زهی سلطان شریستان رسالت و نهمی شمس یار در حالات صورت عقل کل و منی نفیسی عنوان عنوان شود و نظری آن وجود صد صفاتش و در خطا و پیش
 گلستان کانیات را با جان و آمان حکمات انگشتان علوم اچار او ارث و ظهور او لیا با علم سر برستی را شاه و سپهر سنائی را ماه و هر حالت درین

و گوهر رسالت را بعین درج شاخ بار آورگال از هر روز بر زمین جلال اثر کردون تحت راسخاب و سحاب نبوت را نسخ باب معراج قرآن
 شود و مصباح انجمن وجود منتهی تک جادوت و مشعل طلمات ابادت شمشیر نیام ضاحت دکان جواهر راحت مطلع ضمیمه دین
 پروری مطلع قرآن پندری غایت انکشت قوت و خاتم نصب نبوت شادیت دیوان بزرگوارای فردا ثاب و فرسالاری تکیه زن مسند
 لولاک و خسر و سیر و ما در سناک رسولی که مغرور سل است و قایدی که ادا می بسبب است باغیا که همه گیتی کلای بستان آیند و معلوم که همه فرزندان
 اطفال دبستان او پنا بر سر گذارده اند و پانیده و دانا بر طوار و زده و پانیده آگاه بر خرفیات و کلیات عوالم وجود محیط پرست و بلند مرتبه
 یعنی ابوالقاسم محمد بن عبد الله صلوات الله علیه و علی له و اصحابه و اولیاءه اجمعین الی یوم الدین

در منقبت حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام

خاصه بر خاصه و خلاصه موجودات در گردیده خالق کائنات زبده صحیفه و سیاه قدوه طوائف اولیا نور مدقه هدایت و نور حید
 ولایت در دین علم و قدر خیزه علم شیرین دلاوری حسام نیام صفدری جبهه تیغ بزرگی و گوهر صدف سترگی سلطان یار حید
 و خورشید گردون تجرید عاریج معارج کمال و مانع مناجح جلال شایسته تجید و سپاس زمیند تجات پقیاس مرشد سپس شاد و قای
 طریق سدا پادشاه تنگگاه سلونی و محرم حرم عیونی هر بر سالت غالب علی بن ابیطالب سلام الله علیه و علی اولاده و اخا و اولادته
 الیوم الدین المعصومین الی یوم الدین اما بعد بر ناقدان بصیر و دانیان ضمیر پوشیده و میتر نبوده و نخواهد بود که چنانکه شرف نبی
 فرخ انسان بر دیگر حیوان تشریف نطق و پانست تیر سخن موزون بر ناموزون همان شرف و رجالت پید است که چون محبزه خاصه
 حضرت خلاصه عالم و ناطق منظومه انما اوضح العرب و ابلغ فصاحت بوده و تیغ سخن سر بر کشان کهن را از تن روده چه شرف از فصاحت
 بر تر خواهد بود که بهتر از امتان می سخن اند سرد و اگر پس از آن بسیار کرده شعرا در سخن دعوی برتری کنند دوم از امارت و سردوری کنند
 و نیز است زیرا که کدام معجزه از سخن بالاتر از آنان چنان است که لب شعرا نمونند کنوز مخفی عرش خداوند است و زبان ایشان کلید ابواب آن کج
 پشم و مانند از این قول سخنان مجذوبس شور است و در بسیار تا ما مطور بر نادان از زبان چه آید و مرددانا را خود بر مان نباید خواهد بود محمد
 نظام الدین احمد ایاس بن یوسف بن مؤید مطهری مشهور شیخ نظامی کجوری رحمة الله علیه چه نیکو فرمایند نظم
 پیش و پس بت صف کبیرا پس شعرا اند پیش نبیا شعرا در آرد با میریت نام کاشعرا الامراء اعطیام
 راستی سخن در ذات خود که هریت لطیف و سخن سرانی در متن واقع کاری شریف در عالم هستی اگر چه است بودی سخن نبودی و در فکر
 که مردم چه گشتی و چه شنودی در اصل ذات سخن از ترس علی است در روزی و بجا ریت بااست سخن را بدایتی نیست و نهایتی ندارد

| | | |
|------------------------|-----------------------------|------------------------|
| احسنی و حدی و غایتی | موقوفه | ظنم |
| بجز نقش سخن اندر زمانه | نماند هیچ نقشی جاودانه | بنظم خطه ناسوتی آمد |
| نبودی آدمیرا که کلاسه | بجا بودی جازا اخطاسه | سخن رابع باصل غیش کردد |
| سخن از عالم لا هو له | بجو این طوار را در هم نوردد | |

مقدمه در توضیح حقیقت سخن منظوم و بر روز و ظهور آن بر زمان بر هر زبان

بر ایل انصاف و اطلاع محض نماند که جهان دیریت دیر بنیاده و دیر بنا و فلک چرخمی است زود کرد عمر فرسای همواره
 آن استوار و این برقرار خاصیت هر دو آشکار بوده و تن بسیار سر کشان از گردش این آسبای عمر فرسای سووده هر دو
 طبقه از خلق باختلاف جامه و دلق در این جهان گذران ناگزیران برضه ظهور آمده و پس از دور کاری بی احتیجاری بوطن مقرری
 شد و لهذا همواره هر طایفه در دنیا بطنی جداگانه و آسبای در گونه زیسته و تکلم کرده اند در ایران قبل از ظهور دین اسلام دین زردشتی
 روش تمام داشت و قبل از آن آیین مهابادیان رایت شرت بر افراشت چه زعم علای ایشان تصدیق صاحب دبستان آنت که
 مهابادیان بچندین هزار سال قبل از بعثت آدم ابولم شریف علیه السلام بمنصب پیامبری مقرر بوده اند و سایر نام نمانده آباد است و در

و دستا نام نامه زروشت که در آن زمان کتابت می شده اند و آوردن نظیر آن نمیتوانستند غرض آنکه پوسته در هر لغت و هر
 زبان سخن موزون غیر موزون بوده و مجزور و دیور و کور و شور در قواعد و ثن و تراید صنایع آن فزوده اند چنانکه در تواریخ کهن از
 شعرائی مان باستان سخنان موزون ذکر کرده اند و بعضی گفته اند که اول یک زبان سخن موزون ^{بسیار} پیش از پیش شک دوزم پادشاه قدیم
 عجم بود و شعر بهرام کور خود مشهور است و همچنین شعر حکیم ابو حنص سعیدی سمرقندی که گفته است ^{بسیار} آهوی کوی در دشت چگونه بود
 از در دیار بیای چگونه بود و قبل از زمان طوک عجم و غیره تیر از حضرت آدم ابو ایشور در مرثیه بایل شعر نقل کرده اند و گفته اند
 که اکثر زبان سربانی بوده و میر بین قحطان از ارجه نموده تیر اشعار عربی از شعرائی عرب که در زمان ظهور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
 گفته اند بسیار در میانست و چگونه قیوانند شد که عرب بلفظ خود سخن موزون اند و عجم شواهد پس ظاهر است که اشعار قدیم شعرائی عجم بسبب
 غلبه عرب از میان رفته چنانکه مشهور است که تمام کتب و تواریخ عجمیان و اعراب سوختند که نیندر زمانیکه عبدالله بن طاهر از جانب خلفای
 بنی عباس در خراسان میر بوده روزی مردی کتابی که قصه و سینه و عذاره آن بوده بنام اوشیره ان ساسانی ساخته بودند نزد او
 آورد و او میر بیدار استخوان کشت که ما فردم قرآن خوانیم و این کتاب از آثار مجوسانست بکار انبیا و ما را بغیر قرآن مجید کتابی نشاید حکیم
 کرد که آنچه از کتب قدیمه عجم در ایران باقیست بسوزانند چنانچه حال او بدین حکم عمل کرد و لاجرم از کتب قدیمه خبری برجا نماند و آنرا طبعی که
 پنهان داشتند چون فردم را قدغن طبع نمودند قاعده سخن فارسی شعر متروک شد تا مدتی گذشت و اوضاع عمومی دیگر گشت باز فضلا و بلحا
 تجدید شعری که در زمان خلافت نامون در خراسان فضلا او را مدح گفتندی و صله با کوفشدی از جمله خواج
 ابو العباس مروزی در سنه یکصد و هشتاد و سه از هجرت شعری فارسی میخیزد بر بی مبدیج نامون گفته بر او بخواند و ما موز را خوش آمد
 و مبلغ بکنار دینار زرین بجهت خواجده و طیفه مقرر کرد گفته اند که پس از بهرام و ابو حنص حکیم سعیدی سمرقندی در نظم فارسی کسی
 بر خواجده مذکور تقدم نداشته و بعد از وی در روزگار دولت آل طاهر و آل یث حکیم خنطله بادغیسی او شکور بلخی و محمود و راق و
 فروز شمرتی و جمعی دیگر از فضلا بکفن شعر فارسی با دست جسد و هر یک از شعرائی از من مذکور که شعری ایشان باقی مانده در محل خود در این
 کتاب مسطور خواهد شد چون دولت بلوک سامانی در رسید کار شعر و شاعری سامانی که زید شیخ ابو الحسن شهید و مرادی حکیم رودکی
 بخارانی و در کتب و ابوالفضل بخاری ابو العباس از بنی داوود سخن جو پاری ابو الحسن کانی و دقیقی و ابو الحسن اعجمی و طحاری بخاری نیشابوری سایر
 حکما و فضلا بلخی پارسی پرده چشمه و مردم عهد را با نیشوره و سیاق بایل ساخته اند که رودکی چندین هزار بیت شعر فارسی بدون
 کرد و بود که اکنون هزار یک آن مانده چنانکه رسیدی گفته ^{بسیار} شعرا و بر شهر دم نیروده ^{بسیار} هم فروز تر آه از روی شهر کوشی
 و طرذ تر اینکه در زمان اشعار کئی نام ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی معروف مشهور است غالباً در دیوان ابو منصور قطران مسطور است
 و از دست کمالی معنی سابق بروی بوده اند از مشایخ مانند ابایزید بطامی شیق بلخی و ابراهیم ادهم و غیره هم از حکما و شعرا مانند
 شیخ ابو الحسن شهید بلخی و مرادی فرالادی ابو شکور بلخی ابو لیت بلخستانی و ابوسلک کانی و حکیم ابوطاهر حسروانی و فضل بن
 عباس بخارانی و ابوالفضل و ابو العباس ابو اسحق جو پاری ابو الحسن کانی و محمود و راق و فروز و حکیم دقیقی و ابو الحسن اعجمی و طحاری
 و بخاری چنانکه سابقاً اشارتی رفت و معاصرین رودکی اند فبت کتب فرداری سعروفی بلخی و ابوطاهر حسروانی و عماره مروزی استاد
 نسبی او مروزی لطیف و علی فرقدی ابو المود روشی و استغاثی نیشابوری و آغاجی بخارانی و سپهری بخارانی درین صورت آنانکه
 نگاشته اند رودکی سخت شاعر عجم است که شعر فارسی با دست کرده از عدم جزت و آگاهی و قلت تنوع و استخوان بوده و در
 همین کتاب بر وجه صواب تحقیق نمود و از من هر یک از تقدیرین در مقام خود تسبیحان اهد یافت و اگر باعث تطویل نکرد دیدی تاریخ
 هر یک بر قبیحی غرض نگاشته آمدی ولی در ضمن حال هر یک زشتی بندی اینب نموده با بجز چون بخت دولت ملوک آل ناصر و حسرت نوبه
 بنده آوازه آمد سلطان محمود بن اسلادین سبکگیر در بیت شعر کوشید و تکمیل استعدان عهد جد کرد چنانکه ثروت حکیم ابو العباس
 صفری ز دولت ابو عبدالله رودکی در گذشت و چهار صد تن شاعران هر قاعده در آن ولاد دولت تربت یافتند و وی ملک
 و شعرائی با استقلال الاستحقاق همه بود و پس از سلطان محمود نیز فرزندان بنی جمیله امری و مشوق بود مدالی آخره اگر چه نام

بعضی از میان شاعران که بعضی از آن طبقه می پردازد حکیم ابوتهاشم غفری بلخی حکیم ابوالنجم احمد منوچهری دامغانی حکیم عبدالغیرزبیدی
مرودی حکیم ابوجسن علی فرخی سیستانی حکیم مهدی طوسی حکیم ابوتهاشم فردوسی طوسی ابوحسین اسکافی مرودی ابوالفتح بستکی
کاوه دسلمی جرجانی کوهی مرودی عطار ردی فراهی مظفر خجندی حکیم منجیب جنگ زنگ مدی حکیم بهرامی سرخسی حکیم فرخی مدی حکیم
زینتی سکزی حکیم سمانی مرودی حکیم ابوزر جهرقانی رشیدی سمرقندی حکیم سعودی ازلی برالمعالی رازی امینی بخارا بلخی عماره مرودی
فخری تردی حکیم سنوی بخارانی محمد بن ناصر فرغونی حکیم حسن فراهی حکیم ناصر خسرو و علوی شاه ابورجا و غزنوی ابوسعید جرجانی
ابوزراده معری کرکافی حکیم ارشدی سمرقندی حکیم بدایی بلخی حکیم بدیسی سکزی ابو محمد خضایی رازی حکیم رافعی نیشابوری احمد خلف
سرد و خراسانی محمد بن صباح سراج الدین سکزی ابوالفرج سکزی ابوالفرج رونی امیر سعید سلمان جرجانی عطاء کاتب داری حکیم سنان
غزنوی عثمانی شماری روحانی سمرقندی حکیم شهابی سمرقندی حمودی سعیدی احمد منشوری سمرقندی یسعی غزنوی هانا جمعی کیکر باشند
که درین کتاب در ضمن حال هر یک معروض آمده که معاصر سلاطین آل ناصر و دیگران بوده اند و پس از انجام آمد دولت چوزایت آل سلجوق
بر عیوق بخوق بر افراخت جمعی تربت یافتند و بدراج اعلی شتافتند و برخی آل بویه و دیلم را مداحی کردند و بعضی آل خاقان را مدحت آوردند
و چند تن طوک طبرستان استرزدی و طایفه خوارزمشاهیه و آتاکیه و طوک شیردان آذربایجان را خدمت نمودند مدحت سرودند از
جمله منصف منطقی ازلی بندر رازی و خضایی رازی قمری زندرانی و عمادی شهبازی سلاطین دیلم را مدحت سرا بودند و حکیم معق بخارانی و نجیب
الدین فرغانی کوهی کلامی رشیدی کاساغری علی باندی علی سپهری شهیدی بهری زکری علی شطرنجی شعری آل خاقان سمرقندی آمدند قمری جرجانی
کفاتی کجوی رافعی نیشابوری طوک بلوک طبرستان از مداح شدند حکیم ابوالعلاء کجوی خاقانی شیردانی قوامی سطرزی کجوی غزالدین شیردانی سید
ذوالفقار شیردانی فلکی شیردانی مجیرالدین بلقانی حکیم قطران تبریزی بلوک آذربایجان و شیردان اختصاص داشتند شیخ سعیدی شیرازی محمد
بکر شیرازی محمد نسوی شیرالدین حسین بن بدرالدین عاجری شرف شرفه صفهانی طبرالدین قاریابی منیاء الدین محمدی امامی کرمانی فریدالدین
احول صفهانی نام آتاکیه فارس تبریز را بر صوفیه روزگار یادگار میکند ششده ولی شعری آل سلجوق فردون از دیگران مدند و حدود قرن
شدند که چه ایشان نیز بسیارند ولی بعضی از آن جمله اند براتی سمرقندی سمرقندی حکیم ازلی سعیدی حکیم لامعی جرجانی قمرالدین
اسعد کرکاتی جعفری همدانی کانی بخارانی شهابی خراسانی ملک سنوی سلجوقی سید عبدالواسع جلی غریبستانی حکیم انوری پوردی سید
حسن غزنوی اشرفی سمرقندی رضی الدین نیشابوری سید الدین بهمنی غزالدین خالد مرودی شهاب الدین دپ صابرتردی علی آخری
محمد الدین صاحب مقامات حمیدی بههری غزنوی سجوی خراسانی فتوحی مرودی حکیم فرقدی خراسانی فاخری رازی فریدالدین کاتب حکیم
سید الطائی غزالدین صفهانی جوهری بخارانی کوشکلی قانی کوهساری طبری زکی کاشغری کانی بخارانی کانی همدانی ابوطاهر خاقانی سورتی
سمرقندی شمالی دهبستانی شمس الدین خراسانی چاوش غوری عماد زوزنی عیاضی سرخسی مرزبان فارسی معین الملک
حسین بن احم نخب الدین جرفادقانی نظامی عروضی سمرقندی شیخ نظامی کجوی ابوالمنکلی نخاس صفهانی احتیاء الدین علی شیبانی
سردی بخارانی شمس الدین خراسانی جلال الدین محمد مولوی حسینی تیردزد و معاصر سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی و در بدو حال
ناصح دی بوده و شعری معاصرین خوارزمشاهیه نیز ایاتند رشید الدین طوطا بلخی جمال الدین عبدالرزاق صفهانی بهاء الدین
مرغینانی سراج الدین بلخی کسینی نیشابوری سراج الدین علاء بلخی سیف الدین سنقری شاه کبود جامه استرآبادی کمال صفهانی حاصل آنکه
پس از سپری شدن آن شعری سلاجقه در مرتبه شعرترتی حاصل نیابد بلکه روز بروز از مرتبه اعلی میل برتبه اوسط نمود تا بسالان ساوجی
و مثال در سید جمعی متوسطین در این میان نیز نقل سردانی دم زدند که بخارانی سراج الدین محمد حافظ که غریبش مطبوع طابع اهل
صورت و معنی آمده که در دیوانی از آنان آمده که پسندیده آید و شنیدن شاید تا بتدریج از مقام اوسط نیز تنزل نموده برتبه ادنی رسید
در زمان کمانیه و صنوف طرزهای نگهسیده عیان شد طریقه انقیاد شطرنج ام قصیده فریده ضمیمه شوه شیوای موعظه و صنوف حکایت
در هدایات و حماسیات که رسم ضحای تقدم بود با کتبه برافاده موزونان بخش و مدس و شنوی سرانی و غزل رانی و تقبیه معنی
و تمییه همای بی تسامیل شدند و غزل چون قرادی معین نبود بهر نحو که طابع سقریه سلیقه استقری آن وقت کرد پریشان کوهی و یاره

سی سال در تاجا بمجره و سینها و مذکره های متعدد و دیده شود آنچه در بایستی از آنها گزیده که اغلب نامزانی اجاسی معلوم نمودی
 مذکره های معروف نامی اسامی اینست تذکره تالاب باب محمد عوفی تذکره جناس العایس طیشیر نوانی تذکره سام میزرای صفوی
 احمسنی تذکره میزراطاهر نصر آبادی تذکره و شاه سمرقندی تذکره صادق کتاب دار صفوی تذکره خیر السببان تذکره هفت اقلیم تذکره
 نقی الدین و صدی فاسی تذکره میر محمد تقی کاشانی تذکره موسوم کعبه عرفان تذکره عرفات مجمع النوادر نظامی عروضی مشهور سمرقندی هم
 بچاره مقاله تذکره محمد بن بدر جاجر مونس لاهور تذکره ابو حیان طبیب تذکره طبعی خان و الکرکی تذکره ابوطالب خان صفهانی تذکره تشکره
 آذر بکدی تذکره اسحق بک تذکره رشحات سحاب صفهانی ریاض استیاب سیروانی زینت المذبح های مروری انجمن خاقان فاضل
 خان لوی محمود احمد بک اشکر کرمی موسوم محمد باقر بک ناشلی تذکره دلگشای مهمل شیرازی سفینه المهور ذواب محمود میزرا محمود ذواب
 حیدر علی میزراخی و تذکره موسوم میخانه و خجانه محمد صوفی از ذرانی تذکره عبد الرزاق بک دنبلی تذکره در ویش نوانی کاشانی تذکره
 موسوم محمد شاهی تالیف ذواب بهین میزرا بنایب السلطنه منصور علی بکله دین عرضت از تواریخ و دووین متقدمین و متأخرین معاصرین
 زیاده از شمار ملاحظه شد و احوال احوال شعری عرفان و عرفای شمس را در تذکره ریاض العارفین نام خزان صفهانی قطب
 السلاطین سلطان محمد شاه قاجار نور الله مرقد جمع و بنام نامی سنی رسول الله نفسی فدائمه فرین کرده پدیه اندر کاره حکم حرکات نمودم
 و مزید ملاحظت و مرحمت آنشرا با کمال اذلال و سالها خارم را کل کرد و جزوم را کل فرم رانها و عایم را راحت ذلمت و اغرت و کجاست
 فصاحت خار دام را گوهر کرد و خاکم را زربعدت تربت یکی از شاهزادگان نامور و منصب ترخان حنور با میرالتور در سفر و حضر و صلوات
 و جلوت سرور دشت و با تمام تذکره مشتمل بر اشعار متقدمین متوسطین و متأخرین معاصرین که جامع جمیع اشعار شعرا و ضحای مجرب و پارس
 زبانان کل بلاد عالم باشد اشارت فرموده دین با سبها تمام دشت تا بحدی که در تاریخ دولت ابدت مسطور است غامض غشی تضاد قدر
 بر و فرم میا کشر خاتم بکاشت و تاج و تخت سوره شرا بجزرت و لیعد دولت ابد محمد شاه سزاده کامکار عظم و ارث حکم
 عجم و شایسته دیهم فریدون جم باز کند دشت و چنانکه مفضل در تاریخ مرقوم فاده در بیست و دوم شهر ذی قعد سال کهنار و دویست و
 شصت و چهار در دارالکتابه طهران

| ملوفه | |
|-------------------------|---------------------------|
| کهن دولت گشته فروت گشته | پنی تخت باید بر سر قام |
| ز گاه فریدون دوران جم | بهشتی شد ایراج پادشاه شد |
| سوخو چهره فریدون فرست | پدر بر پدر عادل و شیر بار |

جلوس نیست تاوس وی داد
 بدو شد جوان قوی و درست
 چنین شاه کی دیده ملک عجم
 فریز بر زور سکندر دشت
 تنش زورمند و دلش شاد با

همیشه ناصر الدین بر آمد بگاہ
 جهان شد جوان و چو بر گاہ شد
 نیار نیاحشر و تا جدار
 بدوران او در سر آباد باد

در ستایش و نیایش اعلیحضرت سکندر حشمت سلطان سلاطین انخاقان انجمن غیاث الاسلام
 و المسلمین شاهنشاه عصر الفتح و النصر سلطان ناصر الدین پادشاه قاجار عازی خلد الله ملکه و سبب
 تالیف این کتاب مستطاب موسوم مجمع انصحا و ذکر طبقات اربعه و ترتیب آن فرست اسامی سامی
 سلاطین نامی و ضحای کرامی از متقدمین الی معاصرین که در عرض یکمیزر روید و هشتاد و سه سال ظهور نموده و شعرا و سروده اند

ز بهی شاهنشاهی نور جمال خداوندی از جینش پید او مشکوه جلال ایزدی از عارضش بود ایامی شریعت و کمال است و مایه رحمت
 و ضلال خدمت او طاعت ربانی و ارادتش پایه سعادت و دوجانی رویش از کله از رحمت یزدانی بانی بکله از افلاک نورانیت آفتاب
 خرمین خرمین مشک تر بندگ موشش امن امن فایده دار زم بوشش تو کوئی چهره مبارکش بستانی است و خد و خط همیوشش
 پر لاله و بنفشه گلستانی بر کرسی حشمت منوچهر است و بر سندان حکمت بوزر جبر نیام شجاعت را مصمصام است گنام مناعت را خضر غام
 فرزندگان سر بر خط فرمانش نهاده از زاده کان مر خط بنده گیش داده هر صاحب دلی بچاکریش مشوف و هر کاغذی با بارش مشوف

بزندان بر حضرتش بخودی معترف و دار استکان و خلوصش به بستگی مستغنی پادشاهی نصی در مقام کمالش سلطنت کردی بدین
 جلالش سلطان ادکرت و در احکام با بصیرت و موقد است و از توحید با خبر بخلق روزگار از خالق تجبه و در عیه است و همه کارش
 تقویت است و خط شریعت بر کز بزرگ گناهی گشته و خطه در خاطر پاکش نگشته هرگز از امن بظلم و تعدی نیاروده و در می از اندیشه
 رعایت رفعت نیاموده و رایش استواری کرده و نیت و دلش در پیکاری چون آفرینش و اندکری نشست پدید بر خود است
 و تا در عدل بجای آوردت فتنه برت اکنون تمامت جملک ایران که سابقا غایب و ایران بدی بفضل باری عدل شهر باری بکلی نامور
 و آباد و خاطر انالی هر دیاری از اسافل و اعالی و والی و موالی از میامن معدلت حضرت خسروی که غیرت عدل کسروی است
 خرم و شاد و طرق و شوارع اطراف همواره از شر را هنرمان بی انصاف معدن تلاف و مخزن عجا ف بودی قوافل غافل و بی برقره
 ملازمان سلطان عادل از آن متعجب و نموده ای نیک از وفور و وفود و کذا در جنود رسته باز در آن اختلاف و هر صغیفی عجزی از عجز در
 آن مزین سهول پنجاه و مخا فده است بر کشان خیال که دایما بر کشی معروف و پیوسته بخود سری موصوف بودند و رقبه خدمت
 بر رقبه عبودیت حکام نمی نهادند اکنون بطوع و الرغبه رقبه بر قلاده خدمت و طوق طاعت نهاده و کس بر خط اطاعت گذاشته
 خولان پیغولهای سرقت که قلوب بازرگانان از ایشان هر روزی هزار گونه حرقت روزی و امروز در کمال فلاح بصلاح و در عین ضرعت
 بزراعت همت گاشته صنایع عجیبه و بدایع غریبه که هرگز در ایران نام آنها گس نشنوده ای نیک با آنچه اطفال دبستان و حرفه سهل
 حصول عنوان شبستان آلات حرب و ادوات غرب از سازای جنگ خاصه توب و تفنگ در دار اختلاف است که شکار حضرت
 کی است چندان بطور آمده که هر بزرگبری بدان آلات کوئی بازرگانیت بزرگ و هر صدای پرباوه فی المثل گاو هیت سترک در درسته شده
 در اهنون چندان تکلم فرانس است و تعلیم نیندسه که کودکان بزن و پیکاران کوی همگی فرانس و هندسی کوی پذیرای در
 هر نو هندسی صد بطیموس است و در طبله هر طبیعی آموز هزار جالیوس سر بازان بکجا از رستم و سهراب کشکوی ننگ دهند و سرنگان
 با فونک خاصه شاهنامه و نامه عامه خوانند قصه را در انحصار ساخته آید و عمارتها با ننگ شاد تبار داخته شده که با همان توان ساخت و همرا
 نشاید درخت صنعت طبع که در قایم سبع عملی عظیم از آن اعتبار کرده اندی بندرت یخته اظهار قدرت مرد دستا از این دستا
 کتابچه تخته آرد وندی براتب شستی نیکوتر از هر چه توان گفت در عموم بلاد ایران خاصه در دار اختلاف طهران هر روز چندان همی فراید
 که طبایع را از دیدن کتب مطبوعه مطبوعه طلال آید و اگر نامه های معتبر را با ننگ مایه زرد فرود شنند از کثرت تنوع همانا صاحب خرد و خرد
 و در کشش بغل هر کتاب فروش که در محلات همکیر دوانا یا از قشرب از چهار غسه و اسفار برده محمول موصول که مثل کشل اسکار کل
 اسخار با براد محمول چندان قنات و کاریز و آبار و انهار امدات پذیرد که کوئی چون مان نوح که آب بر مرکز خاک استعلا و استیلا
 یافته یا بر سان پشت بهشت از کثرت جو پار و زرع و کشت در هر گنا از زمینهای نارجات تجری من تحتها الانهار آنها چندان توب
 قلعه کوب در قبه خانه ظل اللهی و نور خاند شاهنشاهی ساخته و پر داخته و ریخته و انگیخته و نهاده و ستاده است که کوئی از توبهای پاره و سواره
 درین شهر نیز برج دبار و زیاده آید که کوئی کجالم خولان از بند رسته و دیوان نیند بسته مطیع فرمان سلیمان عهدند و کیشهر هر زمان

| | | | |
|---|---|---|--|
| بست چو بین قساط و زمین بود این زمین غریوان دیو همه پویان بکوه و دامونها که خورد خاک و برفشان دار که از تشنیهی سخن و آهنگ از بود در حصار جای گسند | کس نیارد بیکر و جلیت در یو ای عجب ای گفت کرد و نیا طرف دیوی عجب حالت کا طرفه مرغیهای آتش ننگ | دیور وین تنش بفرمانت از دمان شعله با چون آرد بستون کوهی از چهار بستون بر پرده خطه خطه بر افلاک | خور و بزرگ طوعا و کره پای شاه ایران بی سلیمان است دیور وین آرد و پیکر شده کردان به پشت هر گردون جرم قریح کوئی از سر خاک چون تشخ حصار را می گسند |
|---|---|---|--|

و پیش منصور و لشکر جبار آیند دولت قوی صولت در حدود و نوز سیستان و قندار و خوارزم طنطنه زرم بر آسمان همی بند و صغوف
 سپاه مخالف به تیغهای آن جمید زنده وفادت و تاراج در عساکر انواع اعدای گسند و تدا کجده صرح فتح و ظفر در ظفر است

چنانکه متون کتب و بطون صحف بنفای کمال نشویند مخرج تا بهت چنان باشد تا بدین باب علی بجله چون بنین غیر مؤلف
 رضاقلی المخلص بهدایت از سفارت خوارزم برکاتب قدس همیون گزاید و بعد از خدمت ایشان هم در نه مبارکه دارالعلوم منقرکت
 در حساب اعلی سه جلد تاریخ سلاطین با تمکین صغویه و فشاریه و الواریه و قاجاریه الی زمانه نذر بهفت جلد تاریخ
 روضه الصغیر افزوده و از ده جلد قدیم و جدید یکینار جلد کامل مطبوع نموده و مطبوع نماید اشارت کثیر الشارح حضرت شایسته ای هزار
 و هشت کتاب تذکره جامع الفصیح را که تا تمام مانده با تمام آورده و از آغاز ظهور شعر پارسی که تجدید آن در یکصد و هشتاد و سه هجری
 در خراسان بوده و خواهد بود العباس مروزی سخت پارسی بازی اینجمنه فتشیده ببلج مامون از رشید عباسی بوده یکینار
 دنیا زر عین صید یافته تا کنون که ۱۲۸۳ هجری بمحکومده اشعار ضحائی که در عرض مدت یکینار و یکصد سال برورد و جو رو کرده
 شود ظهور کرده بزکارم چه که هنوز در عجم پیشچ تذکره جامع این اشعار و کسب این خدمت همت نموده و چنین کتابی جامع
 مراتب مرقوم نیارده اگر چه امری سخت و حدیثی صعب است امثال امر اولو الامر واجب شمرده و مغرور دیده را بکدام ختم
 و از مرتب و مویب ساخته و بنیان آنرا مانند عالم حسانی بر چار کون نهادم و چون در غرر الککار بکار رومی آثار حضرت سلطان
 استلاطین با یخته تین و تبرک تاج تارک اعتبار و کوزن فرق افشارین کرامی را در خواستم که در اشعار سلاطین قدیم و جدید و
 شایسته دکان قریب و بعید را تیر بر تیر جمع پس از حضرت شایسته ای حاکم اند سلطان را اشعار متقدمین مقدم و هشتم چه که لطف
 و اشرف و انور و اعلی از جواهر فلک اشیر که لطیف که انش است و طبع سلاطین را بدان نسبت مناسب اند از باب سخت
 از ابواب باربعه این کتاب ذکر اشعار و اطوار پادشاهان قدیم و جدید است و دیگر طبقه تقدیم و پس
 متوسطین پس متأخرین معاصرین را ایند و در آنجا که از ترتیب این شایسته هجده هجری تا بنین
 شناسد انهمند دهنش پرور اکنون یاده از زمان سلطان محمود غزنوی شعری فصاحت
 طاقت پرورد عرصه ایران بطور آمده اند و تمامی طبع و شناک و راه خوار این
 در بازند که با استادان قدیم عنان و عنان و ندان که چه در هر مرتبه
 از مراتب باربعه مرتب است اسمی آن طبقه است
 بشود فهرست تکل اسمی
 چنین است

ناصرالدین باو شاه قاجار

السلطان بن سلطان بن سلطان و امخاقان بن خاقان بن سلطان
 صلواته مکه و سلطانه

صفحہ
 ۲

| | | | | | | | |
|----|------------------------|----|--------------------------|----------|-------------------------------|----|------------------------------------|
| ۷ | سلطان اولس حبلاير | ۷ | امباکت سہ بن رنگی | ۷ | سلطان اتتر خوارز شاہ | ۷ | ابو ابرہیم امین شاہ |
| ۸ | سلطان احمد حبلاير | ۸ | احمد خان کبستانی | ۸ | الیدرم بازید خان شمانی | ۷ | ابو یزید مظہری |
| ۹ | امیر ابو احمق | ۹ | امام علیخان والی بخارا | ۹ | اکبر شاہ بابر کی کورکانی سندھ | ۹ | سلطان امیر بادشاہ شیخ |
| ۱۱ | امیر حاجی علی بن الیس | ۱۰ | ابوسعید بہادر خان پنجگنی | ۱۰ | انور زہد شیرازی | ۱۰ | القاص میرزای صفوی |
| ۱۸ | احمد علی میرزای قاجار | ۱۵ | آگاہ قاجار | ۱۲ | انصاف قاجار | ۱۱ | افر قاجار |
| ۱۹ | پنضای قاجار | ۱۹ | باب میرزای کورکاسنے | ۱۹ | برام میرزای صفوی کبسنی | ۱۸ | بیچ ارمان میرزای کورکانی جغتائی |
| ۲۰ | جاہی صفوی | ۲۰ | جلال الدین بکت شاہ بلوچی | ۲۰ | تیمور شاہ افغان ابدالی | ۱۹ | سلطان کشخان خوارز شاہ |
| ۲۱ | جلال الدین بیگی قاجار | ۲۰ | جلال الدین خوارز شاہ | ۲۰ | جمشید خان کرستانی | ۲۰ | جدائی فشار |
| ۲۲ | شمت قاجار | ۲۲ | سلطان حسن صفوی | ۲۱ | حسینی کورکانی | ۲۱ | جان شاہ قاجا |
| ۲۵ | خاور قاجار | ۲۵ | خسروی قاجار | ۲۳ | خاقان صاحبقران قاجا قوینو | ۲۲ | خطائی صفوی کبسنی |
| ۲۸ | رضا علی میرزای فشار | ۲۸ | رشید خان جغتائی | ۲۷ ۲۷ | داور قاجار دارای قاجار | ۲۶ | دو لٹاہ قاجار |
| ۳۳ | سلطان سلیمان خان شمانی | ۲۹ | رحیمی بہار لوی ترکمان | ۲۹ | رستم خان شیبانی | ۲۸ | رضوان قاجار |
| ۳۳ | سلطان محمد سلجوقی | ۳۳ | سلطان شاہ خوارزمی | ۳۳ | سلطان نور شاہ سہ رنگی | ۳۳ | سلجوق شاہ سنہری |

| | | | | | | | |
|----|--------------------------|----|---------------------------|----|------------------------------|----|------------------------------|
| ۳۱ | سلطان مصطفیٰ میرزا | ۳۱ | سام میرزای صفور | ۳۱ | سلطان سحر | ۳۱ | سہیلی خجستانی |
| ۳۴ | ملک شمس الدین کرت | ۳۱ | سلطان قاجار | ۳۱ | یلدماش امیرزای کورگان | ۳۱ | پہری ہندوستانی |
| ۳۶ | شاہ پور قاجار | ۳۶ | شوکت قاجار | ۳۵ | شجاع اسلمتہ قاجار | ۳۵ | شاہ شجاع آل مظفر |
| ۳۷ | سلطان گلزار سلجوقی | ۳۷ | صفوۃ الدین پادشاہ خجستانی | ۳۶ | شہرہ قاجار | ۳۶ | شوکت قاجار |
| ۳۹ | غزالدین گیگوس | ۳۸ | علاء الدین حسین عجمی | ۳۸ | مظفر قاجار | ۳۷ | ملک طاہر خجستانی |
| ۳۹ | عادل صنوکے | ۳۹ | عادل صنوکے | ۳۹ | شاہ عباس امیر صفور | ۳۹ | جداغیر خان کستانی |
| ۴۰ | غزت قاجار | ۴۰ | عرفان ہرستانی | ۴۰ | عبید اللہ خان اوزبک ترکستانی | ۴۰ | شاہ عباس شاہ صفور کے |
| ۴۱ | قانی خجستانی | ۴۱ | فخر الدین کرمانی | ۴۱ | فازیکرانی خان تاتار | ۴۱ | علاء الملک لاری |
| ۴۶ | فرزاد میرزا قاجار | ۴۴ | فسخ قاجار | ۴۱ | فخری قاجار | ۴۱ | فرزاد شاہ بھنے |
| ۵۳ | کاہوس ہرجانی دہلی | ۵۳ | قبائیان | ۵۲ | قابوس بن شمشیر دہلی | ۵۲ | قلم الدین محمد خوارزمشاہ |
| ۵۵ | محمد ثومین میرزای کورگان | ۵۵ | محمد شرف ہندوستانی | ۵۴ | سلطان محمود غزنوی | ۵۴ | کمال الدین کوتاہ پای |
| ۵۶ | سیتب خان ککلو | ۵۶ | مرغی علیخان شامو | ۵۶ | امیر محمد صالح خجستانی | ۵۵ | سلطان محمود غزنوی |
| ۵۷ | حضرت الدین شاہ کبود جامہ | ۵۶ | ملک مظفر الدین | ۵۶ | محمود میرزای قاجار | ۵۶ | مظفر حسین میرزای صفور کے |
| ۶۲ | خدا علی قاجار | ۶۲ | وقاری تتر | ۶۱ | بختعلی خان زکند | ۵۷ | ناصری قاجار |
| ۶۲ | یوسف عارشاہ دکنی | ۶۲ | یعقوب ترکان آق قویلو | ۶۲ | ہلاکو خان قاجار قویلو | ۶۲ | ہمایون شاہ بن امیرزای کورگان |

فہرست اساتذہ و شعرا متقدمین از ایران و یارِ مالک کہ از ۲۳ ہجری تا ۱۰۰ ہجری مابین زبان شعر پارسی گوید و از ان زمان کہ شام نامہ

| | | | | | | | |
|-----|---------------------------|-----|------------------------|----|--------------------------------|----|-------------------------------|
| ۶۵ | ابوالمشن بخاری | ۶۵ | ابایزید بطنی | ۶۴ | ابوالعباس مروزی | ۶۴ | ابوحنیفہ کھلمندی سمرقند کے |
| ۶۶ | ابوسید کرکائی | ۶۵ | ابوشکور بلخی | ۶۵ | ابوجبہ اللہ فراوانی | ۶۵ | انصاری ہمدانی |
| ۶۶ | ابوزہرہ قاسمی | ۶۶ | ابوشیبہ مروزی | ۶۶ | ابوسعید بن شیبہ شیبزی | ۶۶ | ابولطف ہمدانی |
| ۶۷ | ابوسعید شیبوری | ۶۶ | ابوہاشم خرقانی | ۶۶ | ابو الحسن خرقانی | ۶۶ | اور مروزی |
| ۶۷ | امین فارسی | ۶۷ | ابوحنیفہ خوزی | ۶۷ | ابوجبہ اللہ شیبزی | ۶۷ | ابوزہرہ جانی |
| ۶۸ | ابوجہاد نیریزی | ۶۸ | ابوعلی سینا بلخی | ۶۸ | احمد غزالی طوسی | ۶۷ | احمد جامی |
| ۷۸ | ابوسعید جرجانی | ۷۰ | ابولفحیح رودنی | ۷۰ | ابولفتح بستکی | ۷۰ | ابولفتح سکری |
| ۸۱ | ابولسلاء کجوری | ۸۰ | ابوجعفر دانش لاهوری | ۷۹ | ابوالمعالی رازی | ۷۸ | ابوالمعالی نسائی |
| ۸۲ | ابن اریشد غزنوی | ۸۲ | ابوزہرہ جرجانی | ۸۱ | ابولمؤید بلخی | ۸۱ | ابالفتح بکری |
| ۸۵ | ابولفتح ہروی | ۸۳ | ابوحسین ہمدانی | ۸۳ | ابوبکر قریظی | ۸۲ | ابونصر فارابی |
| ۸۶ | احمد الدین ابی نصر شیبانی | ۸۶ | احمد الکافی | ۸۵ | ابوالبرکات بستکی | ۸۵ | ابی طیب ہمدانی |
| ۸۹ | امینی بلخی | ۸۸ | استغاثی نیشابوری | ۸۸ | اشہری نیشابوری ازہری ہمدانی | ۸۷ | اشہدی ہمدانی |
| ۹۸ | افضل الدین انجلی | ۹۴ | ادعدی اللہ شہور ہمدانی | ۹۴ | احمد بن ابو حامد الکوفی | ۸۹ | ادعد الدین کرمانی |
| ۱۰۲ | امیر الدین ایبکی | ۱۰۱ | اشہدی ہمدانی | ۹۸ | امامی ہمدانی | ۹۸ | افضل الدین کاشی |

| | | | | | | | |
|-----|-------------------|------|--------------------|-----|-------------------------|-----|------------------------------|
| ۱۵۲ | انوری سپوردی | ۱۲۹۰ | انزلی مروی | ۱۰۷ | اسدی طوسی | ۱۰۵ | ایشرا الدین ارمغانی |
| ۱۶۹ | بدیعی کاوودی | ۱۶۹ | بدرالدین کرمانی | ۱۶۸ | بدرالدین جاجرمی | ۱۶۸ | بدیعی سیستانی |
| ۱۷۱ | بشار مرغزی | ۱۷۱ | بندرزازی | ۱۶۹ | بدرالدین چاچی | ۱۶۹ | بدرالدین فارسی |
| ۱۷۳ | برامی سخی | ۱۷۲ | بہار الدین فرستانی | ۱۷۲ | بہار الدین دی انخواز | ۱۷۱ | بہار الدین محمدی اوشی فرغانی |
| ۱۷۶ | تاج الدین سمرقندی | ۱۷۵ | تاج الدین سخی | ۱۷۴ | بدایعی بلخی | ۱۷۳ | پنوی سلجوقی |
| ۱۷۷ | چاوشی مرغزی | ۱۷۶ | ترک کشی ایلاتی | ۱۷۶ | تاج الدین مسعود بن احمد | ۱۷۶ | تاج الدین فارسی |
| ۱۸۴ | جوسرئی کر بخارا | ۱۸۴ | جمال الدین سنزوی | ۱۸۳ | جمال الدین دکنی | ۱۷۷ | جمال الدین صفہانی |
| ۱۹۶ | حسن مسلوی | ۱۹۲ | حسن سنزوی | ۱۸۵ | جلی جہستانی | ۱۸۵ | سجویاری بخاری |
| ۱۹۷ | حمیدی بلخی | ۱۹۷ | حمید الدین بخارا | ۱۹۷ | حنوی مسروی | ۱۹۷ | حسن بن علی شمشانی |
| ۱۹۹ | خسروانی خراسانی | ۱۹۹ | بخارنی شیبوری | ۱۹۹ | خطلہ بادغیسی | ۱۹۸ | حمیدی ختیباری |
| ۲۰۰ | خاقانی شیروانی | ۲۰۰ | خیام شیبوری | ۱۹۹ | خیلر الدین صر جانی | ۱۹۹ | خسروی بخارا |
| ۲۱۸ | دیباچی سمرقندی | ۲۱۷ | دقائق مروی | ۲۱۴ | دقیقی مروی | ۲۱۳ | خسروی مسلوی |
| ۲۲۰ | رافضی شیبوری | ۲۱۹ | ذولہار شیروانی | ۲۱۸ | دیولی | ۲۱۸ | دیلمی |
| ۲۳۱ | رشید انصاری | ۲۲۲ | رشید و طوطا بلخی | ۲۲۲ | رابعہ قرظی بلخی | ۲۲۱ | رافضی قزوینی |
| ۲۳۴ | رفع الدین بسبانی | ۲۳۴ | رفع الدین شیبوری | ۲۳۳ | رضی الدین ختیب | ۲۳۱ | رضی الدین شیبوری |

| | | | | | | | |
|-----|-----------------------------|-----|-------------------|-----|-----------------------|-----|-------------------|
| ۲۳۶ | رودکی بخارا | ۲۳۶ | رکن الدین ستمی | ۲۳۶ | شیدالدین محمدافغانی | ۲۳۵ | دو زبان شیرازی |
| ۲۳۱ | زینت علوی محمودی خراسانی | ۲۳۱ | ریحانی طوسی | ۲۳۰ | روحی شایرستانی | ۲۳۰ | روحانی سمرقندی |
| ۲۳۴ | سیف الدین باخوری | ۲۳۴ | زکی شیرازی | ۲۳۲ | زین الدین سگری | ۲۳۱ | زکی کاشغری |
| ۲۳۵ | شیدالدین پهنی | ۲۳۴ | سپهری بخارا | ۲۳۲ | سلطان ولد | ۲۳۴ | سعیدالدین جوینی |
| ۲۳۵ | شیدالدین احوور کراچی | | | | | | |
| ۲۳۷ | سعدالدین خلیفه | ۲۳۷ | سراج بلخی | ۲۳۵ | سراج الدین سگری | ۲۳۵ | سراج خراسانی |
| ۲۳۹ | سنجری خوهستانی | ۲۳۸ | سمائی مروی | ۲۳۸ | عکرم سعید قناتی | ۲۳۸ | سعیدالدین هرودی |
| ۲۵۴ | سیف الدین دوسر | ۲۵۲ | سیف سمرقندی | ۲۵۲ | سینعی شایبوری | ۲۴۹ | سوزنی سمرقندی |
| ۳۰۲ | شرف اصغری | ۲۸۶ | شمس الدین تبریزی | ۲۵۴ | سعدی شیرازی | ۲۵۴ | سنائی غزوی |
| ۳۰۴ | شهاب الدین مدارا | ۳۰۴ | شمس الدین بلخی | ۳۰۴ | شقیسین بلخی | ۳۰۳ | شید بلخی |
| ۳۰۶ | شمس طبری | ۳۰۶ | شمس اورجندی | ۳۰۶ | شرف قزوینی | ۳۰۶ | شرف شیرازی |
| ۳۱۱ | شمس الدین جوینی | ۳۱۰ | شهابی سمرقندی | ۳۰۹ | شمالی دهستانی | ۳۰۹ | شمس بخارا |
| ۳۱۲ | صدر الدین نیشابوری | ۳۴۱ | شهاب الدین مقبول | ۳۴۱ | شهاب الدین هرودی | ۳۱۲ | شمس خراسانی |
| ۳۱۴ | صندی غزوی | ۳۱۳ | صنی الدین نوری | ۳۱۳ | صنی الدین سبکی | ۳۱۳ | صنی الدین اردبیلی |
| ۳۲۶ | صیبا الدین بلخی | ۳۲۵ | صیبا الدین نخجندی | ۳۱۴ | صابز تردی | ۳۱۴ | صیرفی هندی |
| ۳۲۷ | طرطری هندی | ۳۲۷ | طاهر خانی خوارزمی | ۳۲۶ | طاهر عریان محمدافغانی | ۳۲۶ | صیباو الدین |

| | | | | | | | |
|-----|-----------------------|------------|------------------------------|-----|------------------|-----|-----------------|
| ۳۲۰ | ظہیر الدین فریابی | ۳۲۰ | ظہیر الدین سہرخی | ۳۲۹ | ظہیر الدین سہرخی | ۳۲۸ | طیان بی کرمانی |
| ۳۲۷ | عجیبی حرجانی | ۳۲۷ | عہری غزنوی | ۳۲۶ | عبدالرزاق ہروی | ۳۲۶ | عباس مروزی |
| ۳۲۸ | علی مستنزی بخاری | ۳۲۸ | عبدخالق مجدونی | ۳۲۸ | عبدتیبانی | ۳۲۸ | عسقی تبریزی |
| ۳۲۹ | غزالدین صفہانی | ۳۲۹ | غزیری ستملی | ۳۲۹ | عبدلہ ختلانی | ۳۲۹ | عابد پسرملاری |
| ۳۳۰ | علاء الدولہ سمنائی | ۳۳۰ ۳۳۰ | عین العنصاۃ میابخی ہمدانی | ۳۲۹ | عراقی ہمدانی | ۳۳۹ | غزالدین شیردانی |
| ۳۳۲ | عطار دینی خراسانی | ۳۳۰ | عسجدی مروک | ۳۳۰ | عزالدین نسفی | ۳۳۰ | علی ہمدانی |
| ۳۳۴ | علی شطرنجی سمرقندی | ۳۳۴ | عطا ملک جوینی | ۳۳۲ | علی باخزری | ۳۳۲ | عطاء آری |
| ۳۵۲ | عماد دوز | ۳۵۰ | عمادی شہسپاری | ۳۵۰ | عمادہ مروزی | ۳۲۵ | عمیق بخارا |
| ۳۵۶ | عطار شہسپاری | ۳۵۵ | عنصری بلخی | ۳۵۴ | عیاضی سہرخی | ۳۵۳ | عید دہلی |
| ۳۷۲ | فخر الدین خوارزمی | ۳۷۲ ۳۷۲ | فتحی ترمذی قوسی مروزی | ۳۷۲ | قاب خورستانی | ۳۶۸ | غضاری آری |
| ۳۷۵ | فخر کرکانی | ۳۷۴ | فرید الدین دہلوی | ۳۷۴ | فخر الدین آری | ۳۷۲ | فخر الدین ہرہرا |
| ۳۷۷ | فرید خراسانی | ۳۷۷ | فخر الدین قلاسی | ۳۷۶ | فخر الدین مروزی | ۳۷۶ | فاخری آری |
| ۳۸۱ | فضل بن عباس بخارا | ۳۸۰ | فرزدق بلخی | ۳۸۰ | فرقدی خراسانی | ۳۷۷ | فرید صفہانی |
| ۳۸۱ | فکلی شیردانی | ۳۸۱ | فضیسی حرجانی | ۳۸۱ | فقیہ مروزی | ۳۸۱ | فرزدرشتی |
| ۳۶۵ | قادی ہندوستانی | ۳۶۵ | قاضی عجم املی ہندوستانی | ۳۳۹ | فرخی سیستانی | ۳۸۲ | فردوسی طوسی |

| | | | | | | | |
|-----|------------------------|-----|------------------------------|-----|-------------------|-----|----------------------|
| ۴۷۸ | قوامی کجوی | ۴۷۷ | قمری آملی | ۴۷۶ | قوامی آرازکے | ۴۶۶ | قطرین تبریزی |
| ۴۸۱ | کریمی ہمرقند | ۴۸۱ | کانی بخارا | ۴۸۰ | قمری آرازکے | ۴۷۹ | قاسم بن شمسگیر کلائی |
| ۴۸۵ | کاتب خراسانی | ۴۸۵ | کافک غزوی | ۴۸۲ | کافی مروزی | ۴۸۲ | کرکانی کرکانی |
| ۴۸۷ | کوکبی مرورد | ۴۸۷ | کمال الدین مراغہ | ۴۸۷ | کمال الدین بخارا | ۴۸۶ | کمالی بخارا |
| ۴۸۸ | کادوس دہلی | ۴۸۸ | کوشنگلی قانی | ۴۸۷ | کوچی شیرازی | ۴۸۷ | کوہساری طبرک |
| ۵۰۱ | محمد بن صالح مرورد | ۴۹۴ | لاسی جرجانی | ۴۹۴ | لبیبی خراسانی | ۴۸۹ | کمال الدین صفحانی |
| ۵۰۳ | مسعود رازکے | ۵۰۲ | مرزبان فارسی | ۵۰۲ | محمد عوفی | ۵۰۱ | محمد نسوی |
| ۵۰۵ | منظور ہندی | ۵۰۴ | محمد بن حسن آملی طبرستانی | ۵۰۴ | منظور کجراتی | ۵۰۳ | مسعود خراسانی |
| ۵۰۶ | منشوری ہمرقند | ۵۰۶ | معیشی کجوی | ۵۰۵ | معروفی بلخی | ۵۰۵ | منظور نجدی |
| ۵۱۰ | متغری سنزوی | ۵۰۹ | مؤید الدین نسفی | ۵۰۸ | مضور منطقی رازکے | ۵۰۶ | منجک ترند |
| ۵۱۱ | محسن فراہی | ۵۱۰ | محمد سنزوی | ۵۱۰ | مسنزوی بخارا | ۵۱۰ | معین الملک اہم |
| ۵۴۱ | محمد قانی | ۵۱۴ | مسعود سعد سلمان جرجانی | ۵۱۱ | مجیر الدین سلجانی | ۵۱۱ | محمود رازق |
| ۵۴۲ | محمد غزالی | ۵۴۲ | محمد الدین بغدادی | ۵۴۲ | معین الدین حسینی | ۵۴۱ | محمد الدین عسوقی |
| ۵۹۴ | محمد الدین ہیکر شیرازی | ۵۹۳ | ہستی کجوی | ۵۷۰ | متغری ہمرقند | ۵۴۲ | منوچہری ہخانی |
| ۶۴۳ | بنجم کرمانی | ۶۰۲ | ناصر خسرو علوی | ۶۰۲ | حکیم زرگری ہستانی | ۵۹۸ | مشاری غزوی |

در ترجمه باب اول از ابواب اربعه تذکره جامعه مجسم الفصحا و پان
از آثار و مناقب و نسب شاهنشاه عهد و سایر سلاطین

اگر چه ذکر حسب و نسب و آثار و مناقب این شاهنشاه کیستی پناه در بطون تصانیف و تون دفاتر فصحا عهد و ادبای عصر
و تواریخ مورخین و تصانیف شعرای معاصرین نام مسطور و مرقوم و مذکور و معلوم است و کنایهش محیط در قطره
و نمایش خورشید در ذره محال است ولی چون نخستین باب از ابواب اربعه این کتاب که بذکر برخی از سخنان بوزون
منظم افکار ابکار پادشاهان معظم اقتضای می شود و بدلول کلام الملوک طوک الکلام بعضی از واردات خاطر دریا مقطر
شاهانه زینت بخش این باب در روش فرمای ایند فر خواهد بود بطریق ایجاز و مختصار بی رعایت اغلاطات منشیانه و اغراق
شاعرانه مجازی از تراجم و آثار اشرف و ضمایع ذات و نفایس صفات این شاهنشاه بزرگوار در مقدمه واردات
خاطر ملکی صفات سمت تبیین پذیرد تا چنانکه این خسرو پرور و یز غلام تاج سلاطین آیام است کفایت مبارکش نیز که از همه
سلاطین تاج دار بر سر آمده است تاج تارک کلام طوک باشد او را عرض می شود که در سلاطین سلسله قاجاریه بلکه بسیاری
از سلاطین پادشاهان کمتر اتفاق افتاده که پادشاهی از دو سوی ارشاد تاج و تخت سلطنت باشد و این دارای انجمن از دو جانب
بحضرت خاقان معظم صاحبقران کبیر مفضل شاه طالب ثراه پیره و بسط محسوب میگرد و دو ذات مبارکش زین و نخبه وجود
پادشاهان سلسله قاجاریه قوی و نلوست از این که نشسته خود بالذات شایسته تخت و سیر و قبله برنا و پیر است ولادت
با سعادت این شهریار در ششم شهر صفر ۱۲۳۰ بوده است و در سال یکمیزار در دویست و پنجاه و یک که پنجسال از عمر مبارک گذشت
از جاج حضرت پدر بزرگوار محمد شاه قاجار بمنصب ولایت عهد رسید و در ۱۲۵۳ که فرمان ایران محمد شاه ثانی قصد پورش
خراسان تسخیرات فرموده بودند بنیابت و الیاده بملاقات امپراطور اعظم دولت بریتانیا که بر سر قدرت تخلص
با وچ کلیسای آمده بود نامور شدند و با جماعتی اعتراف نمودند و بفرست و قبول نام مرجهت فرمودند و در ۱۲۵۳ بکرم حضرت
محمد شاه طوئی عظیم برپای شد و یکی از بسیار بی بی اعظام خود را با حضرت و لیعهد خود بقصد مزاجت در آورد و چون قطب سلاطین
محمد شاه در شب که شنبه ششم شهر شوال ۱۲۵۳ در خارج طهران بر حمت حق پوست حضرت و لیعهد در نوزدهم شوال با بسیار
جزار و توخانه تشبیر از آند بپیمان حرکت فرموده در روز جمعه بیست و یکم شهری قیامت احکام باشوکت کامل و حشمتی تمام بمقتضی
سلطنت وارد شدند و در شب بیست و دوم شهری قیامت الاحرام جلوس خاص فرمودند و در دو شنبه بیست و چهارم
بموجبت مردمی و اتقانه خاصه با رعایا فرمودند و از آغاز ورود و جلوس نظمی کلی در ممالک محروسه ایران داده شد و
سردارهای بسیار از سوره بخراسان دیگر بلاد نامور شدند و چندین مجاریه با سلاطین غنی خراسان عظامی باتبیه خوارج ایران
واقع گردید و هم کرم خود سلطانزاد میزبان بکمرانی خراسان نامور و هم دیگر حمزه میزبان که در آن صفات بزرگمات فاشه و محض
طلب فرمود و جعفر قیطان ایلمانی مشا و لو بد را مخلص آمد و در سنوات اوایل جلوس سمینت ناموس قشهای عظیم
وزرهای برگ در حد و مملکت ایران وقوع یافت و آخر ظفر سپاه شاه را بود تا در ۱۲۵۳ حشمان جالاز میسر خاقان
بکفر طغیان عصیان رسیده در روسای ارج باتبیه جزا یافتند و پراکنده شدند و از دولتهای تلغه سفرا و هدایا با شاه نمود
خاتم محضور آمدند و بدولتهای و در نزدیک فرستادگان مقیم و راجع نامور شدند و در دولتهای علم شیر و جوزشید که مملکت
دولت علیای ایران است افزایه شد و از جمله نامورین یکی بنام مولف بود که بخوارزم نامور شد و باز آمد و در آغاز ۱۲۵۳
میزان قیطان میرنظام فرانی که انجام بعضی خدمات را بهوای نفس مشوب بیدشت معزول شد و پس از چندی کاشان
ده گذشت و میزبان خاقان زیر لشکر که لقب اعتماد الدوله کی دشت صدر اعظم شد و درین سال جمعی کثیر از محلیین فرنگستان را
بایران خوانده و در مدرسه دارالفنون که برای تحصیل علوم احداث کرده بودند مشغول تعلیم شاگردان شدند و این غلام

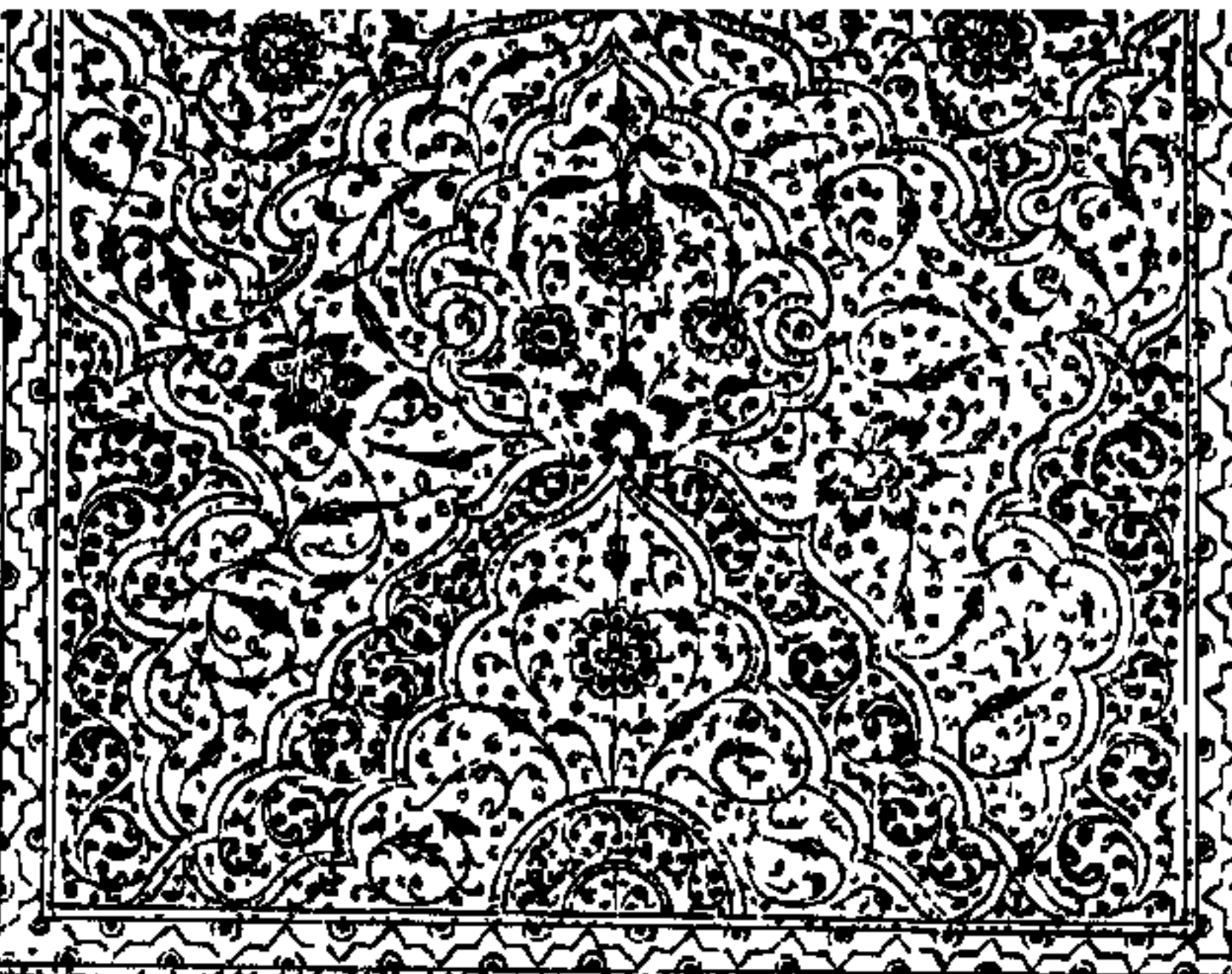
مؤلف را بریاست انالی در سر ما مور فرمودند و از جمله حوادث این سال فتنه اشرا ز خواجه بابیه بود که در کتب تواریخ
 مختصراً مذکور شد و آنکه تندی ز پانی بوجود مبارک نرسیده و از جمله نظریاتی سپاه منصور یکی این بود که محمد امین خان پسر شاه
 با پنجاه هزار سوار و یک و تریکان غیر هم قصد مرخص طبع خراسان کرده و سپاه نصرت پناه بر او غلبه کردند و او را با جمعی از
 امرا و اعیان مقتول نمودند و سر او را پایتیه سریر سلطنت محبیر آوردند و در خارج دروازه دولت مدفون شد و دیگر فتنه از فتوحات
 بزرگ فتنه امرای کابل قندمار و بهرات بود که بقوت اقبال شاه پهلوان از یکدیگر پراکنده شدند و قرا شهر بهرات مفتوح گردید
 و سکه و خطبه شاه شاه در آنجا و دشت و شتر گشت و از جمله حوادث بزرگ اختلاف فیما بین امنای ولت غلبه ایران با مغیر انجلس
 آمدن جبارت به تخیل بنابر عثمان فارس و محاربات کثیره بود که آخر الامر بحسن تدبیر پادشاه بنی نظیر مخالفت بواسطت و جنگ بصلح
 تبدیل یافت و چون غرض نفس میرزا آقاخان استبداد را در مصاحب امور خوده اقربا بی دبو صوح پیوست بحکم سلطان ملک
 ایران معزول و محذول گردید و وزیرای متعدده برای امضا و اجرای امورات مملکتی و ملکی معین نموده مشورتخانه و مصلحتخانه
 مقرر شد و در هر یک ازین دو مجلس جمعی کارگاه دولتی و بقیه امور پرد جنشده از اعمال خیر و بناهای خوب و تعیین اعیان
 ولادت ائمه عظام و کرام چندان قرار می پسندید و مقرر شد که بعضی از آن در تواریخ مؤلف و معاصرین مذکور شده است و این
 مختصر محل ایراد آن نخواهد بود و اخلاق او و صفات حسن بنیایل لطف خصایل و غلبه قوت شجاعت و سخاوت و مردت و قوت چند
 که تجرید و بخت چون در حضرت شاهنشاهی کبیرتی پناه را بحسب فطرت پاک و همت دال در اک طبعی است موزون کرد و قی از امور است
 ملکی فراغتی باشد بنظم غزلی که در کتب کهنون است توجه میفرمایند بعضی از او را در طبع مبارک گفتار سلاطین گذشته را تاج غوث و هنر
 معاشرت برفق نهاد و بر رخ از آن اردات اینست و پس از نگارش این اشعار بحسنه آنرا سامی پادشاهان بر ترقی حروف تهنی مرقوم
 و گفتار هر یک در محل خود مسطور خواهد شد که چه علت غائی و مقصد اصلی ترقیم و تطبیح آن زون کلمات منظوم ایلی حضرت اقدس
 شاهنشاه ایران بزرگ سایه زردان و بنابر متابعت جزو بسوی کل سخنان سلاطین ایران توران روم دهند و ستانند

نیز در ذیل تعاللات شاهنشاهی کبیرتی پناه خلاصه سلطانه مرقوم داشت گفته اند مصحح

صدفدار برای کلی آب میدهند مولوی منوی بدشمنوی بگویند

مقصود از صحیح دید و دست بود در تبع

عشق و لایک هم نموند



بسم الله الرحمن الرحيم
 اشعار شاه ناصر دین بولطرا
 که جمع خسروان همه چون تاج بر سر
 در هیئت عید سعید مولود مسعود حضرت امیر المومنین علی علیه السلام که پادشاه اسلام فرمود

عید مولود امیر المومنین شد
 پنج عنصر حیدر که آرد دارد
 تا غنم خرگاهش اسرافیل باشد
 و غنایه کس از بس سون گل خنای
 بجای دست کشیدیم ماه ز نخل
 چگونه ماه تواند که حلقه سازد زلف
 ز ماه بارخ ز بجای و شال ز نون
 روزی که گرفت زنده و چهار
 آن چشم همی ز کس و آن چشم همی سرد
 کتوم درد و زلفش صهار حلقه ز نون
 چون کردم این خیال جان خاستم تون
 از بر دیدن خشن از خشن دلم
 در در کشش دیدم آثار خرمی
 بر جانی که از هر طرف رسید
 بر جای سار و بدین نشسته فوج ز باغ
 از کردن سپهر چون حال شد جان
 رفتم زین جان نذریم هیچ خبر
 تی دارم از ماه کردن که تو
 ده چنانش باد ز فریب جانی
 جبهش بر بسته خاشاک صورت

عالم دنیا و قفسی منبرین شد
 قدرت حق تا که با خاکن همی بین شد
 چنانکه کل به پیشتر ز فصل با
 بیاد یار نشاندیم سرور با بخار
 چگونه سرو تواند که سنبیل آرد با
 ز سر و با قدرهای او دلیل میا
 در صل آباد شش سی در شاهوار
 یکن کجور و دغش یکبار او ز بار
 شد کان شک از فراغ خاطر زار
 کاش خنده بکسته پر کشته از غنا
 بر کوشم از دندوشش آرزو زار
 بر جای سنبیل و کل و دیده تن غار
 کردم هزار شکوه ازین زندگار

از برای مردم این صید حیدر
 دو اشعار که چنبرین کوی عالم
 من تفسیر لایه
 به خوردن کفم خود در وقت از نخل
 ولی ز ما ندیدیم جلوه رخ دوست
 ز ماه رست بسط زای شک افشان
 نوزده شادی از ماه سرد و زادم
 هم از وار و طبع همچون شایسته
 در زیر بر و شش صد تیر از مره
 از شوق بوشه که زدم بر لبش شد
 دل بر دم قرار نمی یافت هیچ دم
 آن غرقا که بودی از آن بیان
 آن سکنی که بودی و شش چو پوئی
 غمناک گشته دیدم بر اثر لب
 چون آدم بروی در این پست ایمن
 هم از تعزلات فصاحت آیات است
 در بوشش قبال خوزیر کتور
 از خوبی و رغبتی و پسندیری
 هم از افکار و در راه است

جبرئیل از آسمان سوی زمین شد
 رست از دست نه شرح پیش
 حاجب و گاه جبرئیل امین شد
 و نه ناز که جان بر شش کنیم شمار
 ولی ز سر و نچیدیم میوه قدیار
 نه سر و دست بر جا دهی زمین بار
 که سر و خوش حرکات است تا خورشید
 و بیادیم آن رخ و آن مسل آباد
 آن بروی کان و در زلفین تاب بار
 بر بسته بقصد دل عاشقان زار
 کوی همان من شکرستان این یاد
 تا آنکه در رسیدم در صحن کوی یاد
 اکنون کرده دیدم دیوان آن قرار
 بر دیده ام یاد چون شمشیر زخا
 عودش گشته دیدم بر جای آن کجا
 دیدم نوشته اند بختی از زکار
 تا دل بود و عشاق بار بار
 و در زلفش سید لب چون کبوتر
 نه محتاج بیست نه شستاق نور
 که در صورتش شات مانی داند

بمس با چو بشت است برین صفت
باده صاف چو دلهای بکجانان
عاشق از لب کوی تو نه راه و نام
ساقی بار باده کلگون رای ما
درد زنده کی گذر کنی سوی دلک
بستان بهاران گل نشین سپید
بغروی قیامت کی ز جفا داد بخیزد
ساقی مست اگر می هم مشبه
دل می بری رویان میکنی چرا
که در خیال هر هم دلهای خسته
چو چشم آفتاب بر حال در کیت
حوری ز خلد بر رویه یار نیست
شکر و قند از چه بر زانو داشت
یار ما سر پر سپیدن چار بود
دل بودی بر شوی زرم وین شب
این چنین کان صنم از پیش رخسار نیست
پاکه خوش نیست رویی که تو دید
دل را ز چه روز و در خرم باید کرد
روش بگب دی روی چشم آید
عاشق از باده بوسی که بی نوشه
عارف صومعه که طره طرار تور
خواب با عشق تو در دیده ام آید بسیار
چون لبش در کشن آید لوله در جان
هر روی خوش موسی سیاه و قد
که خراب است مخان در ده خانه نبود
گر که کار نبودن کعبان نور چرا
بعد عمری شب وصلی شن حاصل بار
منع نظار بچشم از چه تا نم کردن
سر سگاک تو مست کی هفت میبار
بهار گاه کیش همه مطربان نوازند
قد سرو آسای ازین جان که جولان میکنی
چون فصل بهار آمد گشتیم باغ اندر
از روی گل نشین گشتیم خیل به باغ

خیز ای قاتی مستانه کی باده بیا
تغ چون زاهدتجا و فک در بار
تا بگذرد در سبوح روحی ای
فعل کرد و چو یار من صبد میکنی و سپید
مکره قوی که در چشمش رخ شیرین شود
تصح باید از اول بند خود لب را
خود میکنی مرا و قان میکنی چرا
پس از طره مشک نشان میکنی چرا
که بوزخ خود زیب دایم نیست
نقره خام از چه خیزد از سرفیت
عجب از طالع بر کشته که پذیر بود
ز آنکه در دانه این شیوه در شایان
در قیامت کرم و عده دید بود
دید جانان خوش تر است که باشد
عاشقی کفر نباشد و نه چنین باید کرد
صید این قسم شکاری بکین باید کرد
توجه دانی که شب چه بر با کند
چند از سجد و از صومعه کجا کند
چشم عاشق همه شب باید بیدار بود
چهره محرم هر روز او را هر که چند جان
رفت از نظرم تاج او در طلب آمد
این دل غمزه در سکن کاشانه نبود
از خند از دید جهان خور که یانه نبود
ملکت ای چرخ ده نقد که تا صبح شود
که بر آن صورت زیباتر مشتاق بود
در ای این مرحله اول عشاق بود
بنوای شود گویند که عالم در کشد
عاشق دیوانه از سر مست و حیرت میکنی
حوری صفغان بدیم که سبزه در باغ
تا نکست نیرین شان آمد به باغ اندر

باده بچو کل سبوح و یاد انوار
تا یکی با شرم در دست جانان رو اسیر
تا بگذرد در سبوح روحی ای
تکلم چون یاد معنی در ظاهر
اگر تا شربش کافه کوی آن شکر را
گر بایلین بر این شیبی آن لاله غدار
بر تیر غمزات دل جان برده میل
تا چند روی خیش نشان میدهد بخلق
تا بم ز دل بر زلف جز نیست
عارف شمع را به پند ما دوست
تا قوی نچه چشم تو ز پار نیست
جای معشوق ندانیم و لیکن کین
در دله از بر صیبت عاشق و معشوق
عاقبت صبرم نلذات است که هیچ
ما که ایان ای شمشیر ز در پیش مر
کیست آنجا پری چهره که ز پاک کند
بر می لیل تو که پر مخان رو باید
دل من مال آن لبست فرخار بود
مست از خانه خود چون خجرامی بود
صد شش صورت ز دل با بر آمد
سرو کل شمشاد همه بی اثر میشد
یارب از نیست که در مصلحان ما
شب بجز تو کمر روز جز این سبوح شود
عاقق بر روی تو شمشاد افان بود
سیر از نیست یزدان شود بیکسی
سه روزه چون در ششم از هم بشد
همه بسران عالم بجوی نمی خرم من
نیست از دستش دل صبی عالم که میا
از جبهه چو بنشان سنبلی نبات مح
در هر غمی دستی که کردن تا نانی

باده بچو دل عاشق باری نکا
تا یکی با شرم از دست غمت آزار
سو که از از ابر تو خواب ز قرار
از ناله دادم و از تابهای ما
در می دل بیاز بعد غمهای ما
بستم چون غایب خوشه پروین شود سپید
تن میکنی شو ظاهر دل خونین شود
تا از صبح سخاوتم کن میکنی شب
تیری این رخ ازین دل جان میکنی چرا
راز طراز پرده عیان میکنی چرا
اشک مر از دیده روان میکنی چرا
بوشم از سر برد لعل شکر نیت
بگذاریش سجد باشد بر صیبت
که شنیده است قوی کشته چار بود
کعبه و بت سکه و خانه خمار بود
عاشق و معشوق به که یکدک باشد
در شب بچرم چه قدر حوصله باشد
که ترجمه غمبیران ازین باید کرد
جاده پوشیده و استبرق و سیا کند
از می مسیکه و از خرم و صبا کند
سرس در آن شوخ و لاله زار بود
دل ز دستش برود هر چه که چیار بود
تا سرو قد ماه رخ با بر آمد
اندر پر چهره ما با شرم آمد
چو چکس جز من دل سوخته چکان نبود
کان شبی نیست که در دور ما سبوح شود
جنت خرم بودن رسم کجایان بود
مال بر شکرست تا سم از زاق بود
مه من یار ساغر که غم از دم بند شد
چو کار شوخ رازم بده زلف پرده شد
هر که جمعی است زلف در پیشان میکنی
وز لاله ضحانتان لاله باغ اندر
وز هر طری سنتی صبا با این اندر

باده بچو دل عاشق باری نکا
تا یکی با شرم از دست غمت آزار
سو که از از ابر تو خواب ز قرار
از ناله دادم و از تابهای ما
در می دل بیاز بعد غمهای ما
بستم چون غایب خوشه پروین شود سپید
تن میکنی شو ظاهر دل خونین شود
تا از صبح سخاوتم کن میکنی شب
تیری این رخ ازین دل جان میکنی چرا
راز طراز پرده عیان میکنی چرا
اشک مر از دیده روان میکنی چرا
بوشم از سر برد لعل شکر نیت
بگذاریش سجد باشد بر صیبت
که شنیده است قوی کشته چار بود
کعبه و بت سکه و خانه خمار بود
عاشق و معشوق به که یکدک باشد
در شب بچرم چه قدر حوصله باشد
که ترجمه غمبیران ازین باید کرد
جاده پوشیده و استبرق و سیا کند
از می مسیکه و از خرم و صبا کند
سرس در آن شوخ و لاله زار بود
دل ز دستش برود هر چه که چیار بود
تا سرو قد ماه رخ با بر آمد
اندر پر چهره ما با شرم آمد
چو چکس جز من دل سوخته چکان نبود
کان شبی نیست که در دور ما سبوح شود
جنت خرم بودن رسم کجایان بود
مال بر شکرست تا سم از زاق بود
مه من یار ساغر که غم از دم بند شد
چو کار شوخ رازم بده زلف پرده شد
هر که جمعی است زلف در پیشان میکنی
وز لاله ضحانتان لاله باغ اندر
وز هر طری سنتی صبا با این اندر

ای ساقی خوش نظرست منم کن
چون می نویسد نام از لطف تو با رسم
برقع از چهره براندازد که تا خلق جان
زاد بر کعبه در ایوب بسوی بر
که بستندی زلف که منبر و بیم
رخت سفید نام جام وفا نشد نام
خط غلامی ز آفتاب گرفت
ایکندای روی در دامن آخر
بنده کی حضرت تو مایه شایسته
خیزای ساقی ستان شب عیش با کن
ساقی این شب فیهت که من تو چشم
ای دل آری بر شمع روی در کاشی کن
از ازل لب بر شمشاد ملک کل
دل عشاق به نیکوئی خوش است
عالمی به پیش رخسار گشت تا خشمی شرم
ای روی تو را صد بنده سپهری
خوشید بزمی سلطان بر سپهری
دای کعبه قدح در عین شادابی
تا در محیط غنمت افشاده گشتی من
بگذاشتی از سر کین بشادان صرین
ساعتی بر گردنم زنجیر نه
وقت مردن نشین با فرقه گفت
ای که چون سخن نبود جهان کالائی
باغ فردوس نخواهند میان در
تا تو منظر معنی دیده فرود خسته ام
که قدم بسره شعر می ای شایه
زاتش دل همه شب تا بسره پارم
ز مسجد بسوی برم بر دلف جنین او
غم زانیت پایانی درین دوران حیران
اگر خوابی خلاصی با ای از بچ و غم و محنت
دوری تو کرده زار و زبور مرا
که کی طرقت بارد کرد دست و ده
بر چند دل از آتش سحریت سوزد

چشم سیت نامی برست و خرم کن
باری ز حرمت کبره خاتم کن
پکی روز و دو خورشید و چند عیان
آری من یواند سر کوی تو دارم
اردم بوی خوش از زلف سینه تو نسیم
در دوریت که شیدام بیجان می کشم
تا زول جان غلام سپهر تو با هم
هر چه خور خجستی بحال تباهم
تا شده ام بن تو بر همه شایه
چشم زهره کمران ساز و قدیر و تا کن
یارب از بر درازی شب وصل و جان
تن و ایمان دل دیده خود کاشان کن
کیکن این حرف که کرده ز راهی دل تو
ره نازد سجای عین از محل تو
که بر افند پرده آن چهره خروازی تو
از زرق تو رسد غنمت گنج دری
شایسته کلنی زمینده کمری
کردی ز خود خرم در عین سپهری
آسوده دل شام از بوم هر خطری
بر قبله گاه زمین نیسان کن کذری
ای صنم از آن دوزخ چنبری
عشق زنتوان شمرن سرسری
چو قدر و روانت نشود بالائی
نیست خوشتر ز سر کوی دیگر جان
تا بنفشد نظرم بر رخ هر زیبائی
ز آنکه خواننده به خارش والائی
در همه روی زمین نیست چو من پاری
بگردن جبهه پیش زانیت پندار
بیاور سا قیامی من از انحراری

من خرم و سکندر و ظلمات نه پیمان
مشوق من میوی سپید کرد روی
در هر دو جهان آن روی وی دارم
اندیشه ندارد و دم از آتش زنج
عزبت گذر راه تو هر دم زانی می کشم
حور و خواهم من تصور نخواهم
با همه ذلت که میکشتم ز کویان
که چه مرا صد هزار مرتبه کشی
گر در دست کنن نامی سپهری بنم
کو بعضی و با خط که ماند بجان س
بوشه از لب لعلت من حش جان
دید نباید که دوست از رخ چو خورشید
بهمه جانی و ندانیم کجائی ای دوست
جان شتافتان غلامی زلف منبر ساقی
در همه دلها بود جانی اما کوی شایه
تشبیه روی تو را بر کز به نغم
پیش تو بنده شدن تبرز پانسی
فانغ ز برده منی کردی بیک ختم
من با سپهر کجیم ای ترک سخت کمان
زلف مشکینت بر رسم لب
کا در عشقت چو خوش کنشای صنم
ای از چهره صنم نامی برده روی
تم آن بخت نذر که تو تیرش زنی
چو هر چه هست از همه شب زلفان
که چه روی تو ندیدیم ولی خوش بودیم
بر دل خوشده هر کج که کن از روی
نه من با رقیبان چو پانچ اندر شود تنها
دورخ آشفته و می گفت دستانه میاید
خطراک و بلا خیرت را عشق همه رویا

زان آب حیات بیکت کج بود کجا مکن
ورنه سپید باشد چون ماه جهان
در دست ز حصول جان می تو دارم
تا راه در آتش که خوی تو دارم
صد که پید و ترا با نیجانی میکشتم
شیشه چشم زلف و خال سیاهم
چرخ حسدی بر دهنرت و جاهم
غیر محبت بنده هیچ کس با هم
تو به خویش کجا غری در شکم
پشت بر تخته سجاده کن روی کان
تکلی از سر رحمت بمن سپرد کان
تخت پیلان شمس صورت کجی تو
ره بر زده صریحان تو در منزل تو
تو تیا می چشم عشاق است خاک پای تو
در دل ویرانه من تنگ باشد کجی تو
زیرا که در نظرم ز پارت از قری
پای تو بود زون شتر زان چو می
بر کز چنبرین سخن شنیدم از ذکر کجی
زیرا که میکند و تیرت زهر سپهر
یکند ما را ز جان دل بر سه
کز نسامانی بست این کافری
از آفتاب رخت بر آکشی روی
خونم آن قدر ندارد که تو دست آگاشی
هر چه بنیان کنی ای دوست پایانی
که ندیده هست ترا دیده هر پایانی
راز ما را من اندر سر بر زاری
بطرف کاستان کن گفت خراب شد
پیشانی کرده سوزانده سحر آینه داری
نه منی اندر آن ادی کج روی بر شانی
بنده بود که پیر میان از صدق شایانی
بی روی تو دیو در نظرم حور مرا
بستم تو ماه روی ره بر نشود
آباد اند که چون تو لب نشود

رباعیات حقایق آیات است

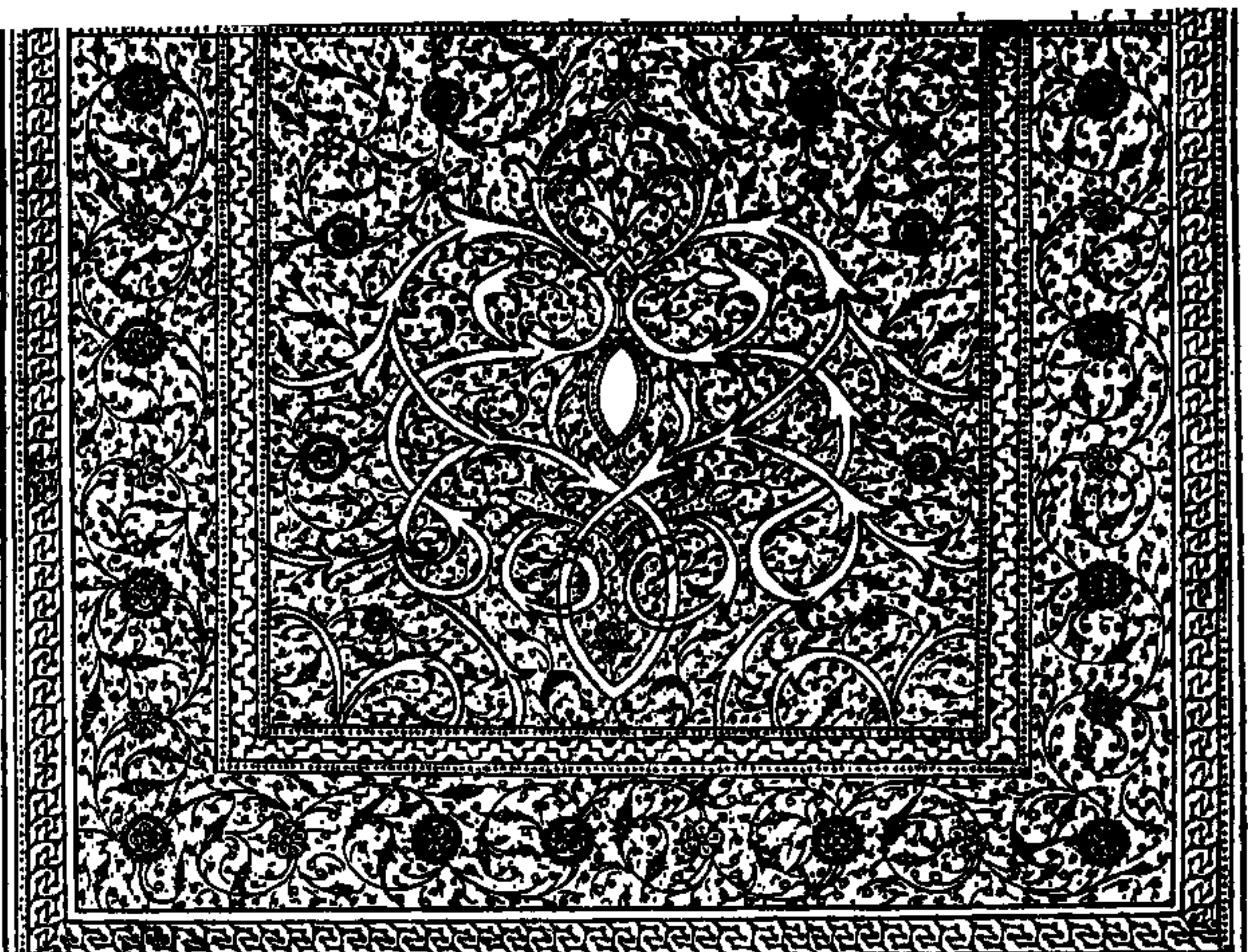
از هر دو جهان بس منتظر مرا
دیدار تو دیدنم نیست نشود
وله اینست

جانان ز جو اسپن سرگم آید
کویند پری حوزناید بنظر
جانان تا اگر پاید بشکار
امروز بدشت روزی کردم
امروز سوار اسب دیوار شدم
چنان قسمت و نخواست امروز
روزی که گذر بسوی البینم کرد
از بجز رحمت دلم از آب بود

وز آه نشش بدشت شکم آید
وز آه میان همیشه جویند خذر
جانان بر پیش گنم یکبار ز نثار
سرخ شفق روی بزودی کردم
از پیش کار سوی کسار شدم
با عاشق خویش در غایت امروز
تن پیشکش از جان شیرینم کرد
در یاز سر تک من از آب بود

تحتاج من آب باران نبود
این نکته مرا گشت باور کارم
هر چند که فصل دی بر پشت بخت
از گشتن بستان بکار بسیار
انقدر بچنگ بازو تپو آمد
تیرم زده بروی گانداری تو
آن روز جانان جان سیم کرد
روزی که دی من بر کسز زدی

ای خاک چو سیل از زره اشکم آید
یک جور دیدم زری نیکوتر
که آید بار می شود فصل بهار
بچون بستم گرم گرمی کردم
گوشه ت قلشان در آزار شدم
عشاق اگر گشتی خوابت امروز
دیدم که جانان یار دیدم کردم
بخت من از آن میان در خوب بود



بسم الله الرحمن الرحيم

ابو ابراهیم اسمعیل قشاکانی
 وی پسر نج بن منصور سامانی است و سلسله سامانیه از اعظم سلاطین ایران بوده اند که در خراسان و بخارا
 و توابع استقلالی تمام یافته بودند چنانکه کشته اند را باقی نماند و در زمان سامان شور هر یک حکومت خراسان سپرد
 اسمعیلی و احمدی نصیب و نوح و دو عبد الملک و دو منصور و نسب آل سامان پیرام چو بسینه می پیوندد و اول سلطان این طبقه
 اسمعیل بن احمد بن سامان بوده و دولت این طایفه یکصد و ده سال ششماه امتداد یافت و آخرین این سلسله ابو ابراهیم اسمعیل طعنت
 مختصر است و چون ایک خان بر بخارا استیلا یافت منصور کفوف و منصور ابویقوب و فرزندان نوح و اعظام همیشه از انکلا به دست آورده
 هر یک زاده گانه مجوس میباشند مختصر بنخیر ابی بس از بخارا که بنیجه بخارزم رفت و دو لشکر آن آل سامان می پیوسته و از سلطان بلوچی صاحب
 از جانب وی بخارا تا ختن برده و جفر کهن از امرای ایک خان را با همفردن معروف اسیر گرفت و بجز جانیته بخارزم فرستاد و خود تا حوالی
 سر قند مخالفان را تعاقب نمود و با کین شهنه ممر قند مصاف داده و در آن منزم نموده مظفر باز گشت و مختصر بخارا در آمد و ایک خان
 بجمع لشکر فرمان داده و بلاضربه فیا بین بر ابراهیم مختصر و ضریب سبگکنین مخالفت رفت و نمازده افتاد و غلبه آل ناصر الدین بود لاجرم مختصر
 بکرگان قشاد و امیر شمس الحاله قابوسن کرمیات شاهانه نسبت بوی بطور آورده تحصیل آن دو تواریح خاصه نیستی مسطور است و بصواب دید
 شمس الحالی مختصر رای ری فرمود و بزرگان بوی کرد و یزدان بوی قشاد را سیر و از سلطان بلوچ عالم اخلاص و در ابراجت خراسان بگفت
 و چون بدینسان در رسید پسران شمس الحالی دارا و منوچهر که قنزم رکاب او بودند راه کرگان گرفتند و وی بشا بر رفت و پسر
 ضرت باور که داشته میوز جان شد و امیر ضرز برادر استمداد کرده قصد تخلص بشا بورد کرد و مختصر از سلطان بلوچ بگمان شده و او را کشت
 و امرا بوی مطهرن خاندند و بی بر خس شد امیر ضرز بنال می گرفته امرای او را اسیر کرده و سپاه او را پراکنده ساخت اما وی با چشم غمجا و راه
 التبراخته با ایک مصاف داده مظفر شد اما ترکان خراسان و خایم را بوی و انکه داشتند وی از میان ترکان سپردن آمد و باطل شد رفته
 محمود و کاتبها آورد و از خوف غزان با سپرد و نسا افتاد علی بجهل از کز و فر بسیار و رحمت پشمار بنساقا و ده همراشش متفرق شدند
 و وی فرار کرده بحدابن بهیج رفته شبانه کام جماعتی بر سر او ریخته او را شهید کردند و سلسله سامانیه بوی تقاض یافت و سلطان محمود
 غزنوی قتل او را بقصاص آورد و خود استقلال یافت و می مگر زاده دلیر و شجاع و خوش طبع و شاعر بوده از اشعار آن ملک زاده
 مردانه این ابیات معروفست من اشعاره رحمة الله کونید مرا خود چه در خوب کس که شکر که آریسته و فرشت خون